

The Obligations of the Judiciary of European States Regarding the Implementation of the Prohibition of Torture

(A Study of the Case-law of the European Court of Human Rights)

Morteza Rasteh¹ | Nasrin Mehra² | Behzad Razavifard³ | Mahdi Sabooripour⁴

1. Corresponding author, Graduate of Master, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Islamic Azad, Chalus Branch, Chalus, Iran. E-mail: morteza.rasteh313@gmail.com
2. Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. E-mail: n_mehra@sbu.ac.ir
3. Associate Prof., Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran. E-mail: razavifard@atu.ac.ir
4. Assistant Prof., Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, University of Shahid Beheshti, Tehran, Iran. E-mail: m_sabooripour@sbu.ac.ir

Abstract

The European Convention on Human Rights, in pursuit of reinforcing and safeguarding the principle of human dignity, recognizes the prohibition of torture as one of the most fundamental values of democratic societies, considering its absolute observance a hallmark of a civilized society. Within this framework, the European Court of Human Rights, as the principal authority for interpreting, supervising, and guaranteeing the protection of fundamental rights enshrined in the Convention, has, by virtue of Article 3 and through numerous judgments, elaborated on the various dimensions of the prohibition of torture. The Court has required member states to ensure the effective implementation of this rule across all domestic institutions, particularly the criminal justice system, which plays a central role in safeguarding fundamental rights. Employing a descriptive-analytical methodology and drawing upon library and documentary sources, this study examines the Court's case law concerning individual complaints against the national criminal justice systems of ECHR member states for violations of the prohibition of torture. The findings indicate that the Court, while establishing clear and specific criteria for practical realization of this rule, has imposed a series of binding obligations on national justice institutions. Chief among these are: the duty of judicial police to refrain from disproportionate or unnecessary force and from improper use of restraints or control measures; responsibility of judges to avoid imposing the death penalty and to limit life imprisonment; and the obligation of prison authorities to ensure minimum standard cell space and implement appropriate compensatory measures in cases of inadequate or disproportionate allocation.

Keywords:

Prohibition of Torture, Human Dignity, Inhuman or Degrading Treatment, Criminal Justice System, Article 3 of the ECHR.

تعهدات دستگاه عدالت کیفری دولت‌های اروپایی در اجرای قاعده منع شکنجه (مطالعه در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر)

مرتضی راسته^۱ | نسرين مهرا^۲ | بهزاد رضوی فرد^۳ | مهدی صبوری پور^۴

۱. نویسنده مسئول، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس، چالوس، ایران.

رایانامه: morteza.rasteh3@gmail.com

۲. استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: n_mehra@sbu.ac.ir

۳. دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: razavifard@atu.ac.ir

۴. استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: m_sabooripour@sbu.ac.ir

چکیده

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، در راستای تحکیم و صیانت از اصل کرامت انسانی، قاعده منع شکنجه را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین ارزش‌های جوامع دموکراتیک به رسمیت شناخته و رعایت مطلق آن را معیار تمایز یک جامعه متمدن تلقی می‌کند. در این چارچوب، دیوان اروپایی حقوق بشر به‌عنوان مرجع تفسیر، نظارت و تضمین حقوق بنیادین مقرر در کنوانسیون، با استناد به ماده ۳ آن، در آرای متعدد خود به تبیین ابعاد گوناگون قاعده منع شکنجه پرداخته و دولت‌های عضو را مکلف ساخته است تا اجرای مؤثر این قاعده بنیادین را در کلیه نهادهای داخلی، به‌ویژه دستگاه عدالت کیفری که نقشی محوری در تضمین حقوق بنیادین ایفا می‌کند، تضمین نمایند. پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر را درخصوص شکایات اشخاص علیه دستگاه عدالت کیفری دولت‌های عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، به‌سبب نقض قاعده منع شکنجه، مورد بررسی قرار می‌دهد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دیوان، ضمن تدوین معیارهای روشن و مشخص برای تحقق عملی این قاعده، مجموعه‌ای از تعهدات را بر عهده دستگاه عدالت کیفری ملی نهاده است. بر این اساس، مهم‌ترین این تعهدات عبارت‌اند از: التزام پلیس قضایی به خودداری از توسل به زور نامتناسب یا فراتر از حد ضرورت و نیز پرهیز از استفاده ناصحیح از ابزارهای مهار و کنترل؛ مسئولیت قضات در اجتناب از صدور حکم اعدام و محدودسازی اعمال مجازات حبس ابد؛ و تکلیف مقامات زندان به تأمین حداقل فضای استاندارد درون سلول‌ها و پیش‌بینی تدابیر جبرانی مناسب در موارد تخصیص نامتناسب فضای سلول.

کلیدواژه‌ها:

منع شکنجه، کرامت انسانی، رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز، دستگاه عدالت کیفری، ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر.

«شکنجه، عملی بربرانه و مغایر با اصول بنیادین حقوق بشر است. بر این باورم، هر دولتی که رژیم حاکم بر آن "مرتکب" تسهیل‌کننده" یا "تأییدکننده" شکنجه باشد، فاقد شایستگی لازم برای قلمداد شدن به‌عنوان جامعه‌ای متمدن است» (ناوی پیلا؛ کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، بیانیه به مناسبت روز جهانی حمایت از قربانیان شکنجه، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹).

مقدمه

تجربه طولانی شکنجه‌های قرون وسطایی و انزجار عمومی از محدودسازی آزادی‌ها به‌منظور تأمین امنیت، زمینه‌ای فراهم نمود تا جامعه اروپا دیگر قادر به تحمل رفتارهای مستبدانه نباشد و رهبران سیاسی برای حفظ مشروعیت و تداوم قدرت، ناگزیر به اتخاذ رویکردی اصلاح‌گرایانه شوند. در همین راستا، کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی^۱، مشهور به «کنوانسیون اروپایی حقوق بشر» (از این پس: کنوانسیون)، در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ میلادی در رم تصویب شد و از آن زمان نقشی راهبردی در تحول نظام بین‌المللی حقوق بشر ایفا کرده است. یکی از مهم‌ترین مواد کنوانسیون که از ارکان اساسی اصل کرامت انسانی شناخته می‌شود و به حقوق بنیادین انسان‌ها می‌پردازد، ماده ۳ است که تحت‌عنوان «قاعده منع شکنجه» مقرر می‌دارد: «هیچ‌کس نباید تحت شکنجه یا در معرض رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد».

در چارچوب تفسیر و اجرای ماده ۳، سه نوع رفتار متمایز شامل «شکنجه»، «رفتار یا مجازات غیرانسانی» و «رفتار یا مجازات تحقیرآمیز» به‌عنوان مصادیق قاعده منع شکنجه قابل شناسایی اند. «شکنجه» به رفتاری عمدی اطلاق شده است که با قصد وارد آوردن درد یا رنج بسیار شدید و برای اهدافی مانند کسب اطلاع و گرفتن اقرار (اردیلی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶) یا اعمال مجازات و ارباب انجام می‌گیرد. با این حال، برخی این تعریف را ابهام‌آفرین دانسته‌اند؛ زیرا موجب می‌شود رفتارهای شدید اما فاقد قصد مشخص، از شمول شکنجه خارج شوند و شناسایی مواردی از شکنجه که به‌صورت «غیررسمی» یا «غیرهدفمند» اعمال می‌شوند، با تردید و ابهام مواجه گردد (Mavronicola, 2021, p.60; Askar, 2004, p.152). برای جلوگیری از تنزل چنین رفتارهایی به سطح «غیرانسانی»، معیار عینی میزان آسیب جسمی و روانی به‌عنوان آستانه شدت پذیرفته شده است. با وجود این، از منظر دیوان، فقدان هدفمندی مانع احراز شکنجه نیست و در موارد «سهل‌انگاری فاحش»، قصد می‌تواند مفروض تلقی شود (Petrosyan v. Azerbaijan, 2021, §§65-70). دومین مصداق، «رفتار یا مجازات غیرانسانی» است که به‌واسطه جایگاه بنیادین خود، به‌عنوان مدخل اصلی تفسیر ماده ۳ کنوانسیون تلقی می‌شود و هرگونه تبیین از مفاد این ماده ناگزیر باید از تحلیل این مفهوم آغاز گردد. با وجود این، دیوان تعریف جامعی از آن ارائه نکرده و تنها به مصادیق تمثیلی اشاره دارد. به‌طور کلی، این مفهوم ناظر به رفتارهایی است که برنامه‌ریزی شده، طولانی، فاقد توجیه معقول و موجب درد یا رنج شدید و آسیب واقعی جسمی و روانی – با شدت خفیف‌تر از شکنجه – هستند. سومین مصداق، «رفتار یا مجازات تحقیرآمیز» است که ماهیتی عمدتاً «روان‌شناختی» داشته (Rodley and Pollard, 2011, pp.94-95) و موجب ترس، اضطراب، خواری یا خدشه‌دار شدن شأن انسانی می‌شوند. اگرچه «قصد تحقیر» اصولاً مطرح است، اما فقدان آن مانع احراز نقض ماده ۳ نیست. مطابق رویه دیوان، چنین رفتاری باید از آستانه لازم عبور کرده و متضمن «تحقیر فاحش» باشد. افزون بر این، صرف احساس تحقیر از سوی

فرد - حتی اگر برای دیگران مشهود نباشد - می‌تواند برای احراز نقض ماده ۳ کافی باشد. بر این اساس، مصادیق قاعده منع شکنجه بر مبنای میزان «شدت» در قالب سلسله‌مراتبی از «تحقیر‌آمیز»، «غیرانسانی» و «شکنجه» ارزیابی می‌شوند. اهمیت بنیادین این قاعده چنان است که شناسایی آن مطلق بوده^۲ و هیچ ملاحظه‌ای، از جمله نظم عمومی یا امنیت ملی، آن را محدود نمی‌کند.^۳ بر همین اساس، سالانه شکایات متعددی درباره نقض ماده ۳ از سوی مراجع ملی، به‌ویژه دستگاه عدالت کیفری، نزد دیوان اروپایی حقوق بشر (از این پس: دیوان) مطرح می‌شود.

نظام کیفری معاصر به‌طور جدی تحت‌تأثیر اسناد بین‌المللی حقوق بشر و نهادهای قضایی آن‌ها متحول شده است. در این میان، دیوان با ارائه استانداردهای جامع و غنی، مرجعی مؤثر برای تحقق قاعده منع شکنجه محسوب می‌شود و موازین آن در نظام‌های قضایی ملی نیز نفوذ یافته است. هرچند مقررات کنوانسیون و آرای دیوان صرفاً برای دولت‌های عضو الزام‌آور است، اما با توجه به شکل‌گیری الگویی واحد و فراملی در زمینه اصل کرامت انسانی، قابلیت بهره‌گیری در نظام‌های غیراروپایی، از جمله ایران، را دارد و می‌تواند الگوی سیاست‌گذاران و مقامات قضایی در اصلاح سازوکارهای مرتبط باشد.^۴ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، با تمرکز بر آرای دیوان، به این پرسش می‌پردازد که تعهدات دولت‌ها در زمینه منع شکنجه، رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیر‌آمیز در دستگاه عدالت کیفری شامل چه موضوعاتی است و دیوان بر اساس چه معیارهایی، اقدامات مقامات ملی را ناقض ماده ۳ کنوانسیون تشخیص می‌دهد؟ در پیشینه تحقیق، قاعده منع شکنجه همواره مورد توجه پژوهشگران حوزه حقوق بشر بوده است؛ اما بیشتر مطالعات، به تبیین نظری این قاعده یا تحلیل کلی اسناد بین‌المللی مرتبط با آن پرداخته‌اند (نک: اردبیلی، ۱۳۷۰، صص ۱۷۹-۲۱۵؛ بیگ‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۴۵-۶۰؛ پوربافرانی و رحیمی، ۱۳۹۵، صص ۳۷-۶۰؛ حیدری‌پوری، میرعباسی و عسگرخانی، ۱۳۹۹، صص ۱۵۷-۱۸۴). از این رو، نوآوری پژوهش حاضر در

۲. قاعده منع شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر به مرتبه‌ای ارتقا یافته است که در زمره «قواعد آمر» (jus cogens) قرار دارد و از مصادیق بارز «تعهدات عام‌الشمول» (erga omnes) محسوب می‌شود؛ بنابراین پیامدها و مسئولیت‌های ناشی از نقض آن متوجه تمامی دولت‌ها خواهد شد، صرف‌نظر از آنکه به اسناد بین‌المللی مرتبط پیوسته باشند یا خیر. دیوان نیز صراحتاً بر این امر تأکید کرده است (AI-Adsani v. The United Kingdom, 2000, §34). شکنجه در صورت احراز شرایط لازم، در شمار جنایات علیه بشریت قرار گرفته و واجد آثار کیفری بین‌المللی است؛ بنابراین از حیث صلاحیت قضایی تابع قواعد حاکم بر سایر جرائم بین‌المللی بوده و مشمول اصل صلاحیت جهانی می‌شود. با این حال، اگر اعمال شکنجه شرایط جنایات علیه بشریت را نداشته باشد، صرفاً جرم عادی تلقی شده و تعقیب آن در صلاحیت محاکم داخلی است (میرمحمدصادقی، ب/۱۴۰۳، صص ۱۲۷-۱۲۸).

۳. در خصوص امکان عدول از ماده ۳ کنوانسیون، برخی حقوقدانان به بند ۱ ماده ۱۵ کنوانسیون استناد کرده و معتقدند در زمان جنگ یا وضعیت اضطرار عمومی می‌توان رعایت ماده ۳ را نادیده گرفت (Kempees, 2017, p.32). در حالی که گروهی دیگر با استناد به بند ۲ همان ماده تأکید می‌کنند که ماده ۳ باید حتی در شرایط اضطرار و جنگ مطلقاً رعایت شود (Delmas-Marty, 2021, p.108). برداشت اخیر توسط دیوان نیز تأیید شد و قضات استراسبورگ بر مطلق و غیرقابل تخطی بودن ممنوعیت شکنجه تأکید کردند (Sanchez-Sanchez v. The United Kingdom, 2022, §78). همچنین شایان ذکر است که مطلق بودن قاعده منع شکنجه در نظام قضایی اسلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است (نوبهار؛ علیزاده طباطبایی و آیتی، ۱۳۹۷، صص ۱۶۳-۱۹۰).

۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز قاعده منع شکنجه را به‌طور مطلق پذیرفته است. اصل ۳۸ مقرر می‌دارد: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است...». اصل ۳۹ نیز هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده را ممنوع دانسته است. بر این اساس، قانون‌گذار ایران قلمرو قاعده منع شکنجه را توسعه داد و با عبارت «هرگونه شکنجه...»، علاوه بر شکنجه جسمی، شکنجه روانی را نیز مورد توجه قرار داده است؛ همچنین اهداف شکنجه‌گر را از اقرار و کسب اطلاع، به شهادت و سوگند تسری داده است. افزون بر قانون اساسی، بند ۹ ماده‌واحد قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳، ماده ۶۰ ق.آ.د.ک و مواد ۱۶۹، ۵۷۸ و ۵۷۹ ق.م.ا نیز به‌صراحت یا به‌طور ضمنی قاعده منع شکنجه را مورد توجه قرار داده‌اند.

تمرکز ویژه آن بر رویه قضایی دیوان نهفته است؛ به طوری که برای نخستین بار، با تحلیل آرای صادره در پرونده‌های مهم مرتبط با نقض قاعده منع شکنجه، تعهدات و مسئولیت‌های مقامات دستگاه عدالت کیفری و ابعاد حقوقی و چالش‌های عملی اجرای آن در پرتو ماده ۳ کنوانسیون، به صورت نظام‌مند مورد واکاوی قرار می‌گیرد. ساختار پژوهش بر اساس سه سطح نهادی از کنشگران نظام عدالت کیفری تنظیم شده است: پلیس قضایی، قضات رسیدگی‌کننده و مقامات زندان. این تقسیم‌بندی با توجه به مراحل تماس افراد با نظام عدالت کیفری انجام شده و نشان می‌دهد که مسئولیت رعایت ماده ۳، از بازداشت و تحقیق تا صدور حکم و اجرای آن، میان نهادهای مختلف توزیع می‌شود. چنین رویکردی ضمن تبیین تعهدات هر نهاد، تصویری جامع از الگوی اجرایی ماده ۳ ارائه می‌دهد و با اتکا به آرای دیوان، پیوندی روشن میان نظریه حقوقی و واقعیت قضایی برقرار می‌سازد. بر این اساس، مقاله در سه بخش سامان یافته است: ۱- تعهدات پلیس قضایی (ضابطان دادگستری)؛ ۲- تعهدات قضات رسیدگی‌کننده؛ ۳- تعهدات مقامات زندان.

۱. تعهدات پلیس قضایی (ضابطان دادگستری)

پلیس قضایی، به عنوان ضابط دادگستری و یکی از کارگزاران فرایند دادرسی کیفری، در مواردی مانند اقدامات کنترلی و نظارتی، عملیات نفوذ در باندهای مجرمانه، اجرای دستورهای جلب یا تعقیب، تحقیقات مربوط به جرایم مشهود و انجام بازجویی و تحقیقات بر اساس نیابت قضایی بازپرس، فعالیت می‌کند. علاوه بر این، اعزام متهم از زندان به دادگاه و بالعکس، مساعدت به قاضی در برقراری نظم جلسه محاکمه و اجرای احکام کیفری نیز از جمله وظایف پلیس قضایی در کشورهای اروپایی است. این نیرو در اجرای مأموریت‌های خود از اختیاراتی نظیر سلب آزادی شهروندان، ورود به حریم خصوصی، بازرسی و تفتیش منازل و سایر اماکن برخوردار است. از این رو، رعایت اصول مترقی حقوق بشری، از جمله التزام به مشروعیت تحصیل دلیل^۵ از سوی ضابطان و پایبندی به قاعده منع شکنجه مندرج در ماده ۳ کنوانسیون، یکی از ارکان بنیادین نظام عدالت کیفری محسوب می‌شود. در ادامه، این موضوع در قالب دو مبحث «خودداری از توسل به زور نامتناسب یا فراتر از حد ضرورت» و «پرهیز از استفاده ناصحیح از ابزارهای مهار و کنترل» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. خودداری از توسل به زور نامتناسب یا فراتر از حد ضرورت

دیوان در موارد محرومیت افراد از آزادی یا مواجهه آنان با ضابطان دادگستری، هرگونه توسل به قوه قهریه فیزیکی را که مغایر با کرامت انسانی باشد، نقض ماده ۳ کنوانسیون تلقی می‌کند. این قاعده خصوصاً زمانی صدق می‌کند که ضابطان دادگستری از زور نامتعارف استفاده کنند و این توسل به زور، با توجه به رفتار فرد و صرف نظر از آثار احتمالی آن، غیرضروری باشد. افزون بر این، حتی تهدید به اعمال شکنجه از سوی ضابطان دادگستری نیز با توجه به اوضاع و احوال پرونده و آثار روانی آن بر فرد، می‌تواند به تنهایی مصداقی از زور

۵. منظور از مشروعیت تحصیل دلیل آن است که جمع‌آوری ادله نباید از طریق نقض مقررات قانونی مرتبط با حقوق شهروندی و آزادی‌های عمومی، نقض حریم خصوصی، عدم رعایت حقوق دفاعی متهم، توسل به خشونت و رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز، صورت گیرد (طهماسبی، ۳/۱۴۰۲، ص ۳۰۷). در حقوق کیفری، این‌گونه دلایل به «میوه درخت سمی» تعبیر می‌شوند (Dressler, Michaels and Simmons, 2024, p.25): به این معنا که هرگاه منشاء تحصیل دلیل یا خود آن (درخت) غیرقانونی و معیوب باشد، نتایج و استفاده‌های حاصل از آن (میوه) نیز غیرقانونی و فاقد اعتبار خواهد بود.

نامتناسب تلقی شود که در قلمرو شکنجه، رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار می‌گیرد. در ادامه، به صورت مجزا به بررسی هر یک از این موارد پرداخته خواهد شد.

۱-۱-۱. معیارهای اصل ضرورت و تناسب در توسل به زور

در چارچوب اصل «ضرورت»^۶ و «تناسب»^۷، ارزیابی دقیق رفتار متهم و میزان خطری که ممکن است متوجه ضابطان گردد، مبنای مشروعیت هرگونه استفاده از زور فیزیکی است. این ارزیابی باید روشن کند که آیا فرد در برابر دستگیری مقاومت می‌کند، قصد فرار دارد، قادر به وارد کردن آسیب است یا احتمال مخدوش‌سازی شواهد وجود دارد. دیوان برای سنجش ضرورت، مجموعه‌ای از معیارها را در نظر می‌گیرد: شدت و سنگینی اتهام، پیشینه کیفری یا سوابق خشونت‌آمیز فرد، قانونی بودن بازداشت و انطباق اقدام با مقررات داخلی^۸، تناسب میان واکنش ضابطان و رفتار شخص، علنی بودن اقدام، آثار احتمالی آن بر سلامت جسمی و روانی فرد، وضعیت خاص متهم، مدت‌زمان اعمال کنترل و مهم‌تر از همه، ارائه دلایل کافی از سوی ضابطان مبنی بر احراز ضرورت (Shlykov and Others v. Russia, 2021, §76).

در برخی پرونده‌ها، دیوان به صراحت استفاده نامتناسب از زور توسط ضابطان را نقض ماده ۳ دانسته است. در پرونده دمبله علیه سوئیس، استفاده از باتوم برای کنترل فردی که مسلح نبود و رفتار تهاجمی نداشت، غیرضروری و نامتناسب تشخیص داد (Dembele v. Switzerland, 2013, §47). در پرونده‌ای دیگر نیز، با وجود اینکه خواهان به سمت ضابطان آب دهان انداخت و قصد سیلی زدن داشت، اقدامات ضابطان فراتر از حد ضرورت دانسته شد (A.P v. Slovakia, 2020, §62). باین‌حال، دیوان در برخی موارد استفاده از زور را موجه ارزیابی کرده است. برای نمونه، در پرونده‌ای که متهمان افرادی ورزشکار و نیرومند بودند و هنگام دستگیری مقاومت کرده و به ضابطان حمله‌ور شدند (Berliński v. Poland, 2002, §62)؛ یا در پرونده‌ای دیگر که متهمان در حالت مستی به ضابطان

۶. عنصر «ضرورت»، دربردارنده مفهوم «کم‌ترین میزان نقض ممکن» است (Paciocco, 2005, p.401) و اقتضا دارد که هرگونه مداخله در حقوق مندرج در کنوانسیون، از جمله اعمال محدودیت یا عدول از آن حق، صرفاً در مواردی مجاز شمرده شود که دلیل موجه و معتبری بر اهمیت اساسی چنین اقدامی وجود داشته باشد. به بیان دیگر، مداخله مزبور باید نه تنها متکی بر هدفی مشروع، بلکه در چارچوبی صورت گیرد که کمترین آسیب ممکن را به حق مزبور وارد سازد.

۷. اصل «تناسب» در معنای کلاسیک خود، سازوکاری است که دیوان از آن برای ارزیابی این امر بهره می‌گیرد که آیا مداخله صورت گرفته در یکی از حقوق مندرج در کنوانسیون، در چارچوب یک جامعه دموکراتیک، ضرورت داشته است یا خیر؟ در واقع، اصل تناسب، ابزاری مؤثر برای سنجش میزان ضرورت اعمال محدودیت بر حقوق بشر محسوب می‌شود (Van Dijk and Others, 2018, p.179). بنابراین، به موجب اصل مزبور، می‌بایست میان الزامات منافع عمومی جامعه از یک‌سو و مقتضیات صیانت از حقوق بنیادین فرد از سوی دیگر، توازی منصفانه برقرار گردد، به گونه‌ای که میزان مداخله یا انحراف از حق فرد، از آنچه در راستای تحقق هدف مشروع اقدام موردنظر ضرورت دارد، فراتر نرود (ممتاز و متوسل، ۱۳۹۵: ۸۶۷).

۸. دیوان با استفاده از تعبیری نظیر «تعیین شده توسط قانون» و «مطابق با قانون»، تأکید می‌کند که هرگونه محدودیت یا مداخله در حقوق بنیادین مندرج در کنوانسیون باید به‌طور صریح در قوانین داخلی پیش‌بینی شده و دارای اعتبار قانونی باشد. این قانون باید مكتوب، کلی و عام‌الاثراً بوده و توسط پارلمان تصویب شود؛ بدین معنا، صرف مصلحت‌سنجی اجرایی یا دستورالعمل‌های اداری نمی‌تواند جایگزین آن باشد. باین‌حال، در موارد استثنائی پذیرفته شده است که قواعد کامن‌لا یا اصول کلی حقوق بین‌الملل نیز می‌توانند در چارچوب شرط «انطباق با قانون» مبنای مشروعیت باشند. دیوان برای تحقق شرط «انطباق با قانون»، سه معیار بنیادین و راهگشا تعیین کرده است: (۱) قانون باید در دسترس عموم باشد تا افراد بتوانند از مفاد آن مطلع شوند (The Sunday Times v. The United Kingdom, 1979, §49)؛ (۲) قانون باید به گونه‌ای تنظیم شده باشد که آثار و پیامدهای آن قابل پیش‌بینی باشد تا افراد بتوانند رفتار خود را با توجه به مفاد آن تنظیم کنند (Kruslin v. France, 1990, §30-33)؛ (۳) قانون باید تضمین‌های مؤثر برای جلوگیری از خودسرانه عمل کردن مقامات عمومی داشته باشد (Funke v. France, 1993, §49).

جراحت وارد کردند (P.M. and F.F v. France, 2021, §88)، دیوان تشخیص داد که اعمال زور و استفاده از نیروی فیزیکی، متناسب و ضروری بوده است.

یکی از عناصر مهم در رویه دیوان، توجه به شرایط اجرای عملیات پلیسی در منازل است. دیوان اظهار داشته است که هرچند نمی‌توان ضابطان را از دستگیری افراد در محل زندگی منع کرد، اما در هنگام انجام این اقدامات، حضور احتمالی اعضای خانواده - به‌ویژه کودکان کم‌سن‌وسال که از حیث روانی آسیب‌پذیرند - باید به‌عنوان عاملی مهم در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات مورد توجه قرار گیرد. با توجه به این ملاحظات، قضات دیوان در قضیه گوتسناوا به اتفاق آرا به این نتیجه رسیدند که انجام عملیات در ساعات اولیه صبح و حضور مأموران نقاب‌دار، موجب ترس و اضطراب شدید کودکان شد؛ بنابراین، متهم در معرض رفتاری تحقیرآمیز قرار گرفته است (Gutsanovi v. Bulgaria, 2013, §§132-136). چنین موضوعی بعدها در دو پرونده دیگر (Ilievi and A v. Russia, 2019, §67; Ganchevi v. Bulgaria, 2021, §60) نیز با همان استدلال مورد بررسی و صدور حکم قرار گرفت؛ که این امر بیانگر ثبات رویه و عدم تزلزل در استدلال‌های دیوان است. افزون بر این، دیوان پذیرفته است که بازرسی بدنی لخت و عریان در هنگام دستگیری، در صورتی که به نحوی مناسب، با رعایت کرامت انسانی و در جهت تحقق هدفی مشروع انجام شود، با ماده ۳ کنوانسیون مغایرت ندارد (Roth v. Germany, 2020, §65).

۱-۱-۲. تهدید و اعمال فشار روانی مصداقی از زور نامتناسب

دیوان در تبیین مصادیق زور نامتناسب و غیرضروری، با استناد به ماده ۱ «کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز»^۹ که شکنجه را «وارد آوردن عمدی درد یا رنج شدید جسمی یا روانی» تعریف می‌کند، تصریح داشته است که اعمال زور صرفاً به معنای استفاده از نیروی فیزیکی نیست، بلکه تهدید به اعمال شکنجه و تحمیل فشار روانی از سوی ضابطان دادگستری نیز، با توجه به اوضاع و احوال پرونده، می‌تواند به‌تنهایی مصداقی از زور نامتناسب تلقی شود که در قلمرو شکنجه، رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار می‌گیرد (Gäfgen v. Germany, 2010, §108). این رویکرد نشان می‌دهد که ارزیابی زور نامتناسب منحصر به پیامدهای جسمانی نیست و ابزارهای روانی اعمال اقتدار از سوی ضابطان، در صورت ایجاد رنج شدید، ترس یا اضطراب، می‌تواند واجد همان ماهیت ممنوعه باشند. بر این اساس، دیوان شدت فشار روانی و آثار تهدید بر وضعیت ذهنی فرد را از معیارهای اساسی در تشخیص نامتناسب بودن زور می‌داند. هرگاه تهدیدهای اعمال‌شده از سوی ضابطان، موجب ایجاد ترس شدید یا قرار گرفتن فرد در وضعیت آسیب‌پذیری روانی شود، چنین رفتاری می‌تواند به سطح شکنجه روانی یا دست‌کم رفتار غیرانسانی ارتقا یابد. این معیار در پرونده میخی‌یف علیه روسیه نیز تأیید شد؛ جایی که فرد بازداشت‌شده، افزون بر آزار جسمی، در معرض تهدیدها و فشارهای شدید روانی قرار داشت و دیوان با ارزیابی مجموع شرایط، اقدامات ضابطان را مصداق سوءرفتار دانست و بر اهمیت آثار روانی تهدید، هم‌تراز با پیامدهای جسمانی، تأکید کرد (Mikheyev v. Russia, 2006).

به‌طور کلی، در رویه دیوان اصل بر این است که تهدید واقعی و فوری به اعمال شکنجه، حتی در فقدان هرگونه فعل فیزیکی، می‌تواند جلوه‌ای از زور نامتناسب باشد که حسب شدت و آثار، در قالب شکنجه، رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز قابل ارزیابی است. در

9. Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment (1984).

این میان، شرایط بازداشت و میزان فشار روانی اعمال شده نقش تعیین کننده‌ای در انجام این سنجش ایفا می‌کند. بنابراین، حتی اگر تهدید به شکنجه فیزیکی از سوی ضابطان دادگستری به دلیل فقدان آثار شدید، در مفهوم مضیق «شکنجه» ننگند، همچنان می‌تواند به‌عنوان شکلی از اعمال زور روانی نامتناسب، ذیل عنوان «رفتار غیرانسانی» قرار گیرد. این تمایز بیانگر انعطاف‌پذیری قاعده منع شکنجه و قابلیت آن در پوشش اشکال متنوع اعمال قدرت سرکوبگرانه است. دیوان در تشخیص اینکه تهدیدهای ضابطان واجد وصف «شکنجه روانی» است یا صرفاً «رفتار غیرانسانی»، مجموعه‌ای از عناصر را به‌صورت جامع بررسی می‌کند؛ از جمله اوضاع و احوال پرونده، شدت فشار روانی، هدف از تهدید و آثار آن بر وضعیت ذهنی فرد (Gäfgen v. Germany, 2010, §§91, 101 and 108; European Court of Human Rights, 2022). افزون بر این، دامنه زور روانی محدود به تهدید مستقیم نیست و رفتارهایی نظیر ارعاب، توهین، تحقیر، فشارهای روانی مستمر، طرح سؤالات تلقینی یا انحرافی، تطمیع یا استفاده از روش‌هایی که بر وضعیت روانی فرد اثر می‌گذارد نیز می‌تواند در این قلمرو قرار گیرد (موسوی، ۱۴۰۳، ص ۱۳۶). تحلیل این مصادیق نشان می‌دهد که تشخیص زور نامتناسب روانی، تابع دو عنصر اساسی است: شدت رنج تحمیل شده و شرایط ارتکاب رفتار.

در نهایت باید یادآور شد که تحقق مصادیق قاعده منع شکنجه به ارتکاب فعل مثبت محدود نمی‌شود. در مواردی که شخص دارای تکلیف قانونی برای اقدام است، «ترک فعل عمدی» نیز می‌تواند به‌مثابه شکلی از اعمال زور نامتناسب تلقی شود؛ بدین معنا که خودداری آگاهانه از انجام تکالیف قانونی، در صورتی که منجر به تحمیل رنج جسمی یا روانی قابل توجه شود، مصداق رفتار ممنوعه تحت ماده ۳ کنوانسیون خواهد بود؛ از جمله تشنه یا گرسنه نگه‌داشتن افراد، امتناع از ارائه دارو یا درمان، خودداری از تأمین پوشاک و سایر نیازهای اساسی (اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۲۹). این رویکرد، نگاه جامع دیوان به مفهوم زور و تعهدات مثبت دولت‌ها در تضمین کرامت انسانی را به‌روشنی منعکس می‌سازد.

۱-۲. پرهیز از استفاده ناصحیح از ابزارهای مهار و کنترل

در رویه قضایی دیوان، مشروعیت استفاده از ابزارهای محدودکننده برای کنترل متهم، مبتنی بر ارزیابی فردمحور و شرایط هر مورد است و همانند مبحث پیشین در زمینه توسل به زور، اصل ضرورت و تناسب نقش کلیدی دارد. هرچند به کارگیری این ابزارها در جریان دستگیری یا بازداشت قانونی معمولاً ناقض ماده ۳ کنوانسیون نیست، اما این فرض در صورتی صادق است که ضرورت عملیاتی و تناسب رعایت شود. دیوان هرگز بدون بررسی دقیق وضعیت متهم، شرایط محیطی و امکان استفاده از جایگزین‌های کمتر محدودکننده، از حمایت مطلق ماده ۳ عدول نمی‌کند. بدین ترتیب، استفاده از این ابزارها تنها زمانی مجاز است که برای حفظ امنیت، جلوگیری از فرار یا ممانعت از آسیب ضروری باشد. در ادامه، به بررسی ابزارهای اصلی مهار و کنترل و شرایط به کارگیری آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. استفاده از دست‌بند و پابند

استفاده از دست‌بند و پابند به‌عنوان ابزارهای محدودکننده، از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین روش‌ها در مواجهه با متهمان و افراد آسیب‌پذیر است. دیوان بارها تأکید کرده است که مشروعیت چنین اقداماتی تنها زمانی قابل تأیید است که اصول ضرورت، تناسب و ارزیابی فردمحور رعایت شده باشند. هرگونه کوتاهی در رعایت این اصول، از جمله اعمال محدودیت نامتناسب، فقدان ضرورت عملیاتی یا نادیده گرفتن ویژگی‌های فردی متهم، می‌تواند مصداق نقض ماده ۳ کنوانسیون تلقی شود. با این حال، کوتاهی مدت اعمال محدودیت، فقدان قصد تحقیر از سوی مأمور و نبود اثر قابل توجه بر سلامت جسمی یا روانی متهم، می‌تواند شدت رفتار را تعدیل کند

و مانع شمول ماده ۳ شود؛ مشروط بر آنکه اقدامات در چارچوب قانونی و با رعایت اصول اساسی حفظ حقوق انسانی و کرامت فردی انجام شده باشند. در پرونده هر تسنگ فالوی علیه اتریش، دیوان اعلام کرد که هر اقدام محدودکننده تنها زمانی قابل توجیه است که از منظر ضرورت امنیتی «کاملاً اجتناب‌ناپذیر» باشد و بار اثبات آن نیز بر عهده دولت است (Herczegfalvy v. Austria, 1992, §§82-84). این رأی معیار «ضرورت قاطع» را به‌عنوان شاخصی کلیدی برای ارزیابی مشروعیت اقدامات محدودکننده تثبیت کرد و نشان داد که حتی محدودیت‌های کوتاه‌مدت باید با بررسی دقیق شرایط فردی و خطر واقعی همراه باشند. در دعوی راینن علیه فرانسه، دیوان تأکید کرد که دست‌بند زدن تنها زمانی محل ایراد است که فراتر از ضرورت بازداشت قانونی باشد یا متضمن اعمال نیروی زائد و قرار دادن فرد در معرض دید عموم بیش از حد لازم باشد. در این پرونده، دولت پذیرفت که دست‌بند زدن به متهم نه ضروری بوده و نه ناشی از رفتار او، اما در چارچوب بازداشت قانونی اعمال شده است. هرچند متهم مدعی احساس تحقیر به دلیل دیده‌شدن در حالت دست‌بسته شد، دیوان با توجه به کوتاهی مدت اعمال محدودیت، فقدان قصد تحقیر از سوی مأمور و نبود اثر قابل توجه بر سلامت جسمی یا روانی شاکی، ادعاهای موجه ندانست و نتیجه گرفت که شدت رفتار به حد لازم برای شمول ماده ۳ نرسیده و بنابراین نقضی رخ نداده است (Raninen v. Finland, 1997, §§56-59). در قضیه اولیویرا، دیوان اهمیت سطح آسیب‌پذیری افراد دارای اختلالات روانی را برجسته ساخت و تأکید کرد که این گروه نیازمند «مراقبت ویژه»^{۱۱} و ارزیابی فردی دقیق قبل از هر اقدام محدودکننده هستند (Oliveira v. Portugal, 2019, §113). در دعوی پرنجیچ-ام-لوکیچ علیه بوسنی و هرزگوین، استفاده از دست‌بند و پابند در جریان معاینه روان‌پزشکی غیرارادی در حضور چهار مأمور نیرومند، اقدامی نامتناسب و تحقیرآمیز تشخیص داده شد و نقض ماده ۳ کنوانسیون تلقی گردید (Pranjić-M-Lukić v. Bosnia and Herzegovina, 2020, §§74-80). بررسی مشترک این پرونده‌ها نشان می‌دهد که دیوان مشروعیت استفاده از دست‌بند و پابند را نه بر اساس ظاهر یا قالب عملیاتی آنها، بلکه بر اساس تحلیل چندجانبه شامل تناسب اقدام با هدف، ضرورت واقعی، ویژگی‌های فردی متهم و امکان جایگزینی با ابزارهای کمتر محدودکننده مورد سنجش قرار می‌دهد.

۲-۱. استفاده از اسپری فلفل و سلاح‌های الکتروشوک

دیوان در رویه خود پیرامون حدود و ضوابط به‌کارگیری ابزارهای قهری از جمله «اسپری فلفل»^{۱۱} و «سلاح‌های الکتروشوک»^{۱۲} توسط ضابطان دادگستری در جریان اجرای قانون، چارچوبی نسبتاً دقیق، منسجم و مبتنی بر معیارهای حقوق بشری ارائه کرده است. بررسی آرای صادره نشان می‌دهد که دیوان، با اتکا به ملاحظات پزشکی، امنیتی و حقوقی و همچنین با بهره‌گیری از استانداردهای «کمیته

10. Special Care

۱۱. اسپری فلفل، ابزاری شیمیایی و غیرکشنده است که پلیس قضایی برای مهار، متوقف‌سازی یا کنترل فرد مظنون یا متهم در موقعیت‌های مقاومتی یا تهدیدآمیز به کار می‌گیرد. این اسپری با ایجاد التهاب شدید در چشم و مجاری تنفسی، توان مقاومت‌سازی فرد را به‌طور موقت کاهش می‌دهد. باین‌حال، در صورت نبود رسیدگی و درمان مناسب، مواجهه با ترکیبات اسپری فلفل می‌تواند زمینه‌ساز آسیب‌های پایدار چشمی شده و در مواردی به کاهش یا از دست رفتن دائمی بینایی منجر شود (Quiroga-Garza and Others, 2023, p.2).

۱۲. اسلحه الکتروشوک، که از آن با عناوینی نظیر «تپانچه برقی» یا «تیزر» نیز یاد می‌شود، نوعی سلاح دستی است که با شلیک دو الکتروود (سوزن فلزی) به سمت هدف و انتقال جریان الکتریکی، موجب اختلال در عملکرد عصبی-عضلانی و در نتیجه فلج موقت عضلات فرد مقابل می‌گردد. این ابزار غالباً به‌عنوان سلاحی غیرکشنده در اختیار نیروهای پلیس در بسیاری از کشورها قرار دارد و در راستای کنترل افراد مظنون و مهار موقعیت‌های خطرناک به کار گرفته می‌شود. باین‌حال، گزارش‌های متعدد و مستندی از موارد مرگ ناشی از ایست قلبی در پی استفاده از تپانچه‌های برقی منتشر شده است (Kummerer, 2023).

اروپایی جلوگیری از شکنجه و رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز»، در پی ایجاد توازن مؤثر میان الزامات عملی اجرای قانون و تکلیف دولت‌ها به رعایت کرامت ذاتی انسان بوده است. درخصوص اسپری فلفل، دیوان در رأی پرونده زینالوف علیه آذربایجان ماهیت بالقوه خطرناک این ابزار را مورد تأکید قرار می‌دهد. به موجب ارزیابی دیوان، آثار التهابی و تنفسی ناشی از این ماده شیمیایی، به‌ویژه در فضاهای فاقد تهویه مناسب، قابلیت ایجاد صدمات جدی و حتی تهدید نسبت به سلامت فرد را دارند. از این رو، دیوان استفاده از اسپری فلفل در «فضاهای بسته» را اصولاً نامشروع تلقی کرده است (Zeynalov v. Azerbaijan, 2020, §§73-74). این ممنوعیت نه تنها بر ملاحظات پزشکی مبتنی است، بلکه بر بنیاد اصل منع رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز نیز تفسیر می‌شود؛ زیرا محدودیت حرکت و عدم امکان تهویه، ریسک آسیب را به‌طور قابل توجهی افزایش می‌دهد. باین حال، دیوان نسبت به استفاده از اسپری فلفل در «فضاهای باز» رویکردی نسبتاً انعطاف‌پذیرتر اتخاذ کرده است، مشروط بر آن که محدودیت‌ها و تضمین‌های اساسی رعایت شود. در دعوی ایزجی علیه ترکیه، دیوان تصریح می‌کند که حتی در محیط‌های باز نیز ضابطان ملزم‌اند پیش از توسل به اسپری فلفل، تمامی تدابیر احتیاطی و ایمنی لازم را پیش‌بینی کرده و از ضرورت کاربرد آن اطمینان یابند. افزون بر این، استفاده از اسپری علیه فردی که پیش‌تر به‌طور کامل تحت کنترل کامل ضابطان درآمده باشد، به‌طور قطعی ناموجه دانسته می‌شود (Izci v. Turkey, 2013, §§40-41). این رویکرد نشان می‌دهد که معیارهای دیوان صرفاً محدود به نوع یا مکان استفاده نیست، بلکه وضعیت فرد، میزان کنترل ضابطان و توجه به اصل ضرورت و تناسب نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در مشروعیت توسل به اسپری فلفل دارند. درخصوص سلاح‌های الکتروشوک نیز دیوان، با استناد به استانداردهای کمیته اروپایی پیش‌گفته و با توجه به آثار جدی و مخاطره‌آمیز این ابزار برای تمامیت جسمانی افراد، رویکردی به‌مراتب سخت‌گیرانه‌تر اتخاذ کرده است. در پرونده گورگیف و دیگران علیه بلغارستان، دیوان تصریح می‌کند که استفاده از این ابزارها به‌صورت تماس مستقیم فیزیکی - که معمولاً با درد شدید، ایجاد ناتوانی موقت و احتمال بروز عوارض ثانویه همراه است - تنها در «وضعیت‌های کاملاً استثنایی» و به‌عنوان «آخرین راهکار» قابل توجیه خواهد بود (Georgiev and Others v. Bulgaria, 2014, §§75-76). بر اساس این معیار، ضابطانی که آموزش‌های لازم و تخصصی را گذرانده‌اند، موظف‌اند ابتدا از دیگر شیوه‌های کنترل فیزیکی یا کلامی استفاده کنند و صرفاً در صورتی مجاز به به‌کارگیری سلاح‌های الکتروشوک هستند که این روش‌ها ناکارآمد بوده و خطر فوری و جدی همچنان استمرار داشته باشد.

۳-۲-۱. نگهداری متهم در قفس فلزی و کابین شیشه‌ای

در پرتو رویه دیوان، نگهداری متهم در «قفس فلزی» توسط ضابطان دادگستری در جریان محاکمه، رفتاری است که از حیث نقض قاعده منع شکنجه، رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز، حساسیت ویژه‌ای برمی‌انگیزد. این شیوه، به دلیل ماهیت عینی و آشکاراً تحقیرآمیز آن، نه تنها با کرامت ذاتی انسان ناسازگار است، بلکه با معیارهای رفتار متمدنانه‌ای که در مفهوم یک «جامعه دموکراتیک»^{۱۳} متجلی است نیز تعارض دارد. دیوان در رأی که می‌توان آن را یکی از نقاط عطف در تحکیم اصل کرامت انسانی دانست، تصریح کرده است که قرار دادن متهم در قفس فلزی، فارغ از شرایط فردی و خصوصیات پرونده، به‌خودی‌خود رفتاری توهین‌آمیز نسبت به

۱۳. اگرچه تعریف واحد و مطلق از مفهوم «جامعه دموکراتیک» ارائه نشده است، باین حال، می‌توان جامعه‌ای را مشمول این عنوان دانست که دولت حاکم بر آن، اصول و حقوق بشر مندرج در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را به رسمیت بشناسد و در رویه و عملکرد اجرایی خود نیز به آن‌ها احترام گذارد و پایبند باشد (مؤذن‌زادگان و راسته، ۱۴۰۳، ص ۲۱۸).

کرامت انسانی و نقض صریح ماده ۳ کنوانسیون محسوب می‌شود (Svinarenko and Slyadnev v. Russia, 2014, §138). این موضع نه تنها ارزش نمادین قابل توجهی در تثبیت جایگاه کرامت انسانی دارد، بلکه حدود و ثغور اختیارات ضابطان دادگستری را نیز روشن می‌سازد و بر ضرورت انطباق هرگونه اقدامات امنیتی با استانداردهای حقوق بشری تأکید می‌کند. دیوان چهار سال بعد، در قضیه کاراچنتسوف، با تکرار همان استدلال‌ها و مفاهیم پیشین، ثبات رویه خود را در این حوزه حفظ کرد. در این پرونده، متهم از درون یک قفس فلزی مستقر در اتاقی تحت کنترل ضابطان و از طریق ویدئوکنفرانس در جلسه رسیدگی حاضر شده بود. دیوان با تأکید بر ماهیت ذاتاً تحقیرآمیز چنین وضعیتی، اعلام کرد که استفاده از فناوری‌های نوین نمی‌تواند اثرات منفی جسمی و روانی ناشی از محدودسازی غیرمتعارف متهم را خنثی یا توجیه کند (Karachentsev v. Russia, 2018, §53). با وجود این، قضات دیوان درباره قرار دادن متهمان در «کابین‌های شیشه‌ای» رویکردی متفاوت اتخاذ کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، کابین شیشه‌ای برخلاف قفس فلزی، به‌طور ذاتی واجد ماهیت تحقیرآمیز نیست؛ مشروط بر آنکه شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر این اقدام، از حداقل آستانه شدت مقرر در ماده ۳ کنوانسیون فراتر نرود و موجب رنج، فشار یا آسیب روانی نامتعارف نشود (Federici v. France, 2025, §§70-73). از منظر تحلیلی، امتناع دیوان از تلقی خودکار کابین‌های شیشه‌ای به‌عنوان نقض ماده ۳، مبتنی بر تمایز میان اقدامات امنیتی «ذاتاً تحقیرآمیز» و تدابیری است که صرفاً واجد کارکرد انتظامی یا حفاظتی‌اند. دیوان با این رویکرد، ضمن جلوگیری از تعمیم بی‌ضابطه مفهوم رفتار تحقیرآمیز، دولت‌ها را ملزم می‌سازد که ضرورت، تناسب و آثار واقعی چنین تدابیری بر وضعیت جسمی و روانی متهم را به‌طور عینی و بر پایه اوضاع و احوال حاکم توجیه کنند. بدین ترتیب، کابین شیشه‌ای تنها در صورتی می‌تواند در چارچوب ماده ۳ قرار گیرد که در عمل، به ابزاری برای القای تحقیر، ایجاد فشار روانی نامتعارف یا تضعیف جایگاه انسانی متهم در جریان محاکمه تبدیل شود؛ امری که ارزیابی آن مستلزم توجه به مجموع شرایط، نحوه اجرا و پیامدهای ملموس این محدودسازی است.

در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که توسل به ابزارهای خاص و محدودکننده برای کنترل متهم از سوی پلیس قضایی، صرفاً در چارچوب موازین قانونی، در حد ضرورت و با رعایت اصل تناسب قابل پذیرش است. افزون بر این، بار اثبات ضرورت و تناسب چنین تدابیری به‌طور کامل بر عهده ضابطان دادگستری قرار دارد. این مقامات باید با استناد به معیارهایی مصطنع و دقیق نشان دهند که در وضعیت مشخص، هیچ راهکار عملی دیگری جز به‌کارگیری ابزارهای بازدارنده برای تحقق عدالت کیفری وجود نداشته است. همچنین، ضابطان دادگستری می‌بایست نشان دهند که این اقدامات در پاسخ به یک مخاطره واقعی و قابل پیش‌بینی اتخاذ شده و هدفی فراتر از مداخله حداقلی در حقوق متهم دنبال نمی‌کند. مبنای این الزام را می‌توان در رویکرد سخت‌گیرانه دیوان نسبت به تحدید اختیارات ضابطان دادگستری و مشروط ساختن آن به موارد کاملاً ضروری و نیز در لوازم اصل برائت جست‌وجو کرد.

۲. تعهدات قضات رسیدگی‌کننده

رسیدگی به اتهامات و تعیین نوع و میزان مجازات از مهم‌ترین مراحل فرایند دادرسی کیفری به شمار می‌رود و مشروعیت آن به رعایت اصل تناسب میان جرم و مجازات وابسته است. مواجهه با مجازات‌های نامتناسب و سنگین همواره از دغدغه‌های بنیادین حقوق کیفری بوده است؛ زیرا این مجازات‌ها آثار عمیق و گاه جبران‌ناپذیری بر زندگی افراد بر جای می‌گذارند. این پیامدها، همراه با تحولات معاصر در حوزه حقوق بشر، به شکل‌گیری رویکردهایی منجر شده که «حق بر مصونیت از مجازات‌های نامتناسب» را به‌عنوان یکی از حقوق اساسی بشر شناسایی می‌کنند. با وجود معیارهای اجتماعی و بازدارندگی، مرز میان مجازات و شکنجه همیشه روشن نیست؛ زیرا اعمال

خشونت می‌تواند در قالب مجازات نیز ظاهر شود و تفکیک میان شکنجه (خشونت نامشروع) و کیفر (خشونت مشروع) را دشوار سازد (نجفی ابرندآبادی، ۱۴۰۳، ص ۱۱). دیوان نیز بر این باور است که مجازات به شدت نامتناسب می‌تواند ناقض ماده ۳ کنوانسیون باشد و صرفاً بازدارنده بودن یک کیفر، وصف غیرانسانی یا تحقیرآمیز بودن آن را رفع نمی‌کند (Tyrer v. The United Kingdom, 1978, §§31-32). در این میان، دو مجازات «اعدام»^{۱۴} و «حبس ابد»^{۱۵} به سبب آثار شدید و غیرقابل بازگشت، همواره در کانون ارزیابی‌های دیوان ذیل ماده ۳ کنوانسیون قرار داشته‌اند. در ادامه، هر یک از این موضوعات به‌طور جداگانه مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

۱-۲. اجتناب از صدور حکم اعدام

«حق حیات»^{۱۶} به‌عنوان بنیادی‌ترین حق بشری، در اسناد و موازین بین‌المللی به‌صراحت مورد حمایت و تضمین قرار گرفته است؛ چراکه تحقق و بهره‌مندی از سایر حقوق و آزادی‌های اساسی، منوط به پاسداشت این حق اولیه است. دولت‌ها موظف‌اند از حق حیات کلیه افراد تحت صلاحیت خود، به‌صورت برابر و بدون تبعیض، حمایت کنند. ماده ۲ کنوانسیون نیز بر این تعهد تأکید دارد و تصریح می‌کند: «حق حیات هر انسانی باید به‌موجب قانون مورد حمایت قرار گیرد. هیچ‌کس نباید عمداً از حیات خود محروم گردد، مگر در اجرای حکمی که توسط دادگاهی صالح، در مورد ارتکاب جرمی صادر شده باشد که مجازات قانونی آن سلب حیات است...». با وجود این، اجرای مجازات اعدام در خصوص جرایمی که به‌موجب قوانین داخلی دولت‌ها، مستوجب چنین مجازاتی شناخته شده‌اند، مورد پذیرش قرار گرفته است^{۱۷}؛ اما حدود و ثغور این پذیرش در پرتو تحولات حقوقی کنوانسیون و رویه دیوان، نیازمند بررسی دقیق است، که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. تحولات حقوقی مجازات اعدام در پرتو پروتکل‌های الحاقی شماره ۶ و ۱۳

از دهه ۱۹۷۰ میلادی، شورای اروپا گام‌هایی تدریجی اما بنیادین در جهت اصلاح ماده ۲ کنوانسیون برداشت؛ روندی که نهایتاً به تصویب پروتکل الحاقی شماره ۶ در سال ۱۹۸۳ انجامید. این پروتکل، صدور مجازات اعدام در زمان صلح را ممنوع ساخت، هرچند به دولت‌ها اجازه می‌داد در شرایط جنگی یا هنگام مواجهه با تهدید جدی نسبت به بقای خود، این مجازات را همچنان حفظ کنند.^{۱۸} در همین راستا، دیوان در قضیه سورینگ (۱۹۸۹) تأکید کرد که کنوانسیون باید به‌منزله یک نظام حقوقی منسجم و هماهنگ تفسیر شود و ماده ۳ در پیوند با ماده ۲ و با رعایت چارچوب کلی متن کنوانسیون فهم گردد. بدین ترتیب، روشن است که تدوین‌کنندگان کنوانسیون در زمان تصویب اولیه آن، قصد ایجاد ممنوعیت مطلق نسبت به مجازات اعدام را نداشته‌اند؛ زیرا چنین قرائتی به معنای نسخ صریح بند ۱ ماده ۲ بود. افزون بر این، تصویب پروتکل شماره ۶ به‌عنوان یک سند الزام‌آور بین‌الدولی، بیانگر آن است که دولت‌های عضو ترجیح

- 14. Death Penalty
- 15. Life Imprisonment
- 16. Right to Life

^{۱۷} به‌نظر می‌رسد عامل اصلی در پیدایش این وضعیت را باید در تأسیس دادگاه‌هایی جست‌وجو کرد که از سوی متفقین، پس از پایان فعالیت دادگاه بین‌المللی نورنبرگ، در سطح اروپا ایجاد شدند تا به محاکمه سایر جنایتکاران آلمانی جنگ جهانی دوم پردازند و احکام اعدام را در خصوص آنان به اجرا گذارند. از این رو، می‌توان این گونه استنباط کرد که کنوانسیون تا حدودی متأثر از رویه‌های قضایی این دادگاه‌ها شکل گرفته است (تقی‌پور، ۱۳۹۶، ص ۱۰۳).

^{۱۸} برخی بر این باورند که مجاز دانستن اجرای حکم اعدام در زمان جنگ، مبتنی بر استدلالی است که از دیرباز از سوی مخالفان لغو مجازات اعدام مطرح شده است؛ بدین مضمون وقتی سربازان با به‌خطر انداختن جان خود در میدان نبرد انجام وظیفه می‌کنند، توجیهی وجود ندارد که مجرمان از مواجهه با چنین مخاطراتی مصون مانده و تنها با تحمل حبس، از تبعات رفتار مجرمانه خود در امان بمانند (کریس، ۱۳۹۵، ص ۸۶).

داده‌اند لغو مجازات اعدام در زمان صلح را از طریق سازوکار اصلاحی مستقل و مبتنی بر رضایت اختیاری دولت‌ها پیش ببرند. به‌ویژه انتخاب قالب «پروتکل الحاقی اختیاری» نشان می‌دهد که پذیرش یا عدم پذیرش این تعهد، در قلمرو صلاح‌دید هر دولت قرار داشته است. بر همین مبنا، به‌رغم ویژگی خاص کنوانسیون^{۱۹}، قضات دیوان استراسبورگ به اتفاق آرا نتیجه گرفتند که ماده ۳ را نمی‌توان به‌گونه‌ای تفسیر کرد که متضمن ممنوعیت مطلق مجازات اعدام باشد (Soering v. The United Kingdom, 1989, §103).

با وجود طرح گسترده دلایل اخلاقی، اجتماعی و حقوقی از سوی مخالفان مجازات اعدام^{۲۰}، مسئله همچنان نیازمند تفسیر دقیق و سازگار با ساختار درونی کنوانسیون است. دیوان، به‌عنوان یگانه مرجع صلاحیت‌دار برای تفسیر حقوق مندرج در کنوانسیون، همواره بر این اصل تأکید کرده است که کنوانسیون باید به‌مثابه یک «سند زنده»^{۲۱} تلقی شود و تفسیر مفاهیم آن نه مقید به برداشت‌های کلاسیک نظام‌های حقوق داخلی است و نه محدود به شرایط تاریخی زمان تصویب؛ بلکه باید در پرتو واقعیت‌های معاصر، تحولات اجتماعی و اهداف بنیادین و روح کلی حاکم بر کنوانسیون صورت گیرد (Selmouni v. France, 1999, §101). در پرتو این رویکرد پویا و پس از تصویب پروتکل شماره ۱۳ در سال ۲۰۰۳ - پروتکلی که الغای مطلق مجازات اعدام حتی در زمان جنگ را مقرر می‌دارد- دیوان با استناد به امضای گسترده این سند توسط اکثریت دولت‌های عضو^{۲۲}، در قضیه السعدون تجدیدنظر معناداری در رویکرد تفسیری پیشین خود اعمال کرد. دیوان اعلام نمود که رویه یکپارچه و مستمر دولت‌ها در تعلیق و عدم اجرای مجازات اعدام، نشان می‌دهد که ماده ۲ کنوانسیون به‌واسطه تحول رویه‌ای و تفسیری توسعه یافته و در وضعیت کنونی متضمن ممنوعیت مطلق مجازات اعدام در هر شرایطی است (Al-Saadoon and Mufdhi v. The United Kingdom, 2010, §120). نتیجه این تحول آن است که، در پرتو اصلاحات ساختاری ماده ۲ از طریق پروتکل‌های شماره ۶ و ۱۳ و با عنایت به تفسیر تکمیلی دیوان، مجازات اعدام دیگر در چارچوب کنوانسیون مجاز دانسته نمی‌شود و می‌تواند ذیل ماده ۳ به‌عنوان مصداقی از «رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز» تلقی گردد.^{۲۳}

۲-۱-۲. محدودیت‌های حقوقی استرداد و اخراج در مواجهه با مجازات اعدام

۱۹. مقصود از «ویژگی خاص کنوانسیون» آن است که هرگونه تفسیر از حقوق و آزادی‌های تضمین‌شده باید منطبق با روح حاکم بر کنوانسیون و در چارچوب هدف اسناد حقوق بشری ناظر بر صیانت از ارزش‌های بنیادین جامعه دموکراتیک صورت گیرد؛ زیرا کنوانسیون ابزاری است که به‌منظور حمایت مؤثر از این ارزش‌ها طراحی شده و تفسیر مفاد آن نیز باید در راستای تحقق همین اهداف باشد.

۲۰. دلایل مخالفان مجازات اعدام شامل مواردی همچون: عدم مشروعیت سلب حق حیات، احتمال خطا و جبران‌ناپذیری آن، تبعیض در اجرای مجازات اعدام نسبت به اقلیت آسیب‌پذیر اقتصادی و اجتماعی و عدم دسترسی آن‌ها به وکلای توانمند، بی‌توجهی به امکان اصلاح مجرم، پیامدهای منفی بر خانواده و نیز خشونت‌آمیز بودن فرآیند اجرای اعدام است (میرمحمدصادقی، الف/۱۴۰۳، صص ۳۷۲-۳۸۰).

21. Living Instrument

۲۲. انگلستان و روسیه تنها دولت‌هایی بودند که این پروتکل را امضا نکردند.

۲۳. طبق آمار، ۱۴۴ کشور رسماً یا عملاً مجازات اعدام را لغو کرده‌اند و حدود ۵۵ کشور همچنان آن را اجرا می‌کنند (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۲، ص ۹۶). حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا برخلاف آموزه‌های حقوق بشر، در برخی از کشورهای غربی همچنان مجازاتی نظیر اعدام برقرار است؟ پاسخ آن است که پذیرش نظریات حقوق بشر الزاماً به معنای پایبندی کامل و دائمی دولت‌ها به رعایت تمامی اصول آن نیست؛ در غیر این صورت، نیازی به تأسیس محاکم حقوق بشری مستقل همچون دیوان اروپایی حقوق بشر وجود نداشت. بنابراین، استمرار مجازات‌هایی مانند اعدام در برخی کشورها دلیل مشروعیت این‌گونه مجازات‌ها نیست. به بیان دیگر، هرچند کشورهای غربی از بنیان‌گذاران و پیشگامان حقوق بشر به شمار می‌روند، این امر مانع وارد شدن اتهام نقض حقوق بشر به آنان نمی‌شود (حبیب‌زاده؛ مالدار و شوکتی احمدآباد، ۱۴۰۲، ص ۲۰۸).

یکی از چالش‌های برجسته نظام بین‌المللی حقوق بشر در دهه‌های اخیر، تلاقی صلاحیت دولت‌ها در اعمال «استرداد یا اخراج اتباع خارجی»^{۲۴} با تعهدات آن‌ها در حمایت مؤثر از حقوق بنیادین افراد است. اصل کلی در روابط دولت‌ها اقتضا می‌کند که هر دولت بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل، اسناد دوجانبه یا چندجانبه و مقررات داخلی خود، نسبت به استرداد یا اخراج اشخاص اقدام کند؛ باین‌حال، این صلاحیت مطلق نیست و هرگاه اجرای آن، شخص را در معرض نقض جدی حقوق بنیادین قرار دهد، دولت درخواست‌شونده مکلف است از اجرای تعهد قراردادی یا عرفی خود خودداری کند (زمانی و باقری، ۱۳۹۴، ص ۱۳۸). در این چارچوب، دیوان به صراحت اعلام کرده است که هرگاه دلایل معقول و قابل اتکایی وجود داشته باشد مبنی بر اینکه شخص در صورت استرداد یا اخراج با «خطر واقعی» اعمال مجازات اعدام مواجه خواهد شد، چنین اقدامی از منظر ماده ۳ کنوانسیون ممنوع بوده و مسئولیت بین‌المللی دولت متعهد را به دنبال دارد (Shamayev and Others v. Georgia and Russia, 2005, §355). اهمیت رأی دیوان در قضیه شامایف آن است که برای نخستین بار، خطر مواجهه با مجازات اعدام را مصداقی از رفتار مغایر با ماده ۳ – که به‌طور مطلق هرگونه رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز را منع می‌کند – شناسایی کرد. هرچند دولت روسیه و برخی قضات دیوان این تفسیر را تحمیل تعهدات جدید بر دولت‌ها دانسته‌اند، اما دیوان این ادعا را رد و تأکید کرد که برداشت مزبور مبتنی بر «الفاظ، سیاق، هدف و موضوع» کنوانسیون است و توسعه ناموجه محسوب نمی‌شود. افزون بر این، عدم مخالفت رسمی دولت‌های عضو پس از صدور این رأی، نشان‌دهنده پذیرش و تثبیت تدریجی این رویکرد در نظام حقوقی شورای اروپا است. این موضع بعدها در دعوای سانچز علیه بریتانیا نیز تأیید شد و دیوان بار دیگر اعتبار معیار «خطر واقعی» و پیامدهای آن ذیل ماده ۳ را مورد تأکید قرار داد (Sanchez-Sanchez v. The United Kingdom, 2022, §84).

از دیگر تحولات مهم در رویه دیوان، تأکید بر تعهدات اجباری دولت‌ها ذیل ماده ۳ است. هرچند متن کنوانسیون به صراحت چنین تعهدی را بیان نکرده، دیوان در پرتو تفسیر پویای این ماده دولت‌ها را موظف می‌داند که پیش از استرداد یا اخراج، خطرات محتمل را به‌صورت فعال ارزیابی کرده و از انتقال افراد به کشورهایی که احتمال اعمال مجازات اعدام در آن‌ها وجود دارد، خودداری نمایند. این رویکرد نشان می‌دهد که تعهدات کنوانسیونی صرفاً به منع رفتار غیرانسانی محدود نیست، بلکه شامل اتخاذ تدابیر پیشگیرانه نیز می‌شود. برخی پژوهشگران این تحول را بازتابی از افزایش حساسیت‌های حقوق بشری در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای دانسته‌اند؛ حساسیتی که به‌ویژه نسبت به وضعیت حقوق بشر در برخی کشورهای در حال توسعه شدت یافته و در دهه‌های اخیر در اولویت نهادهای بین‌المللی قرار گرفته است (جلالی، ۱۴۰۰، ص ۱۶۰۵).

در مجموع، می‌توان گفت موضع دیوان در خصوص محدودیت‌های استرداد و اخراج در صورت وجود خطر اعمال مجازات اعدام، بیانگر رویکردی پیشرو و انسان‌محور نسبت به ماده ۳ کنوانسیون است. این رویکرد، ضمن حفظ انسجام با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشر، به توسعه دامنه حمایت‌های کنوانسیونی و تثبیت قاعده‌ای مهم در حقوق بشر معاصر کمک کرده است؛ قاعده‌ای که بر اساس آن، هیچ مصلحتی – حتی ضرورت همکاری میان دولت‌ها – نمی‌تواند بر حرمت ذاتی حیات انسانی و منع مطلق رفتارهای غیرانسانی غلبه کند.

۲-۲. محدودسازی اعمال مجازات حبس ابد

تلاش‌ها برای حذف مجازات اعدام در پرتو آموزه‌های بنیادین حقوق بشر، از جمله اصل منع سلب حیات و ضرورت تعیین مجازاتی متناسب با جرم اما عاری از خصیصه نابودسازی مجرم، همراه با نگاه ابزاری برخی دولت‌ها به انسان، به گسترش کیفر حبس ابد به عنوان «مجازات‌ی جانشین برای کیفر لغوشده اعدام» (زمانی و نساری، ۱۳۹۱، ص ۹۷) انجامید. در همین راستا، افزایش شمار محکومان به حبس ابد در سال‌های اخیر^{۲۵} نگرانی‌های جدی در نظام بین‌المللی حقوق بشر ایجاد کرده است. برخی حبس ابد را نوعی «مرگ تدریجی» و شکلی مدرن و پنهان از مجازات‌های ضدبشری می‌دانند که علی‌رغم ظاهر سازگار آن با حقوق بشر، در ماهیت با اصول بنیادین آن تعارض دارد (Simon and Sparks, 2013, p.575) و برخی دیگر آن را کیفری کورکورانه توصیف کرده‌اند (رضوی‌فرد، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸). شیوه اعمال حبس ابد در نظام‌های مختلف، در ارزیابی انطباق آن با معیارهای حقوق بشر، به ویژه ماده ۳ کنوانسیون، اهمیت دارد. در برخی از کشورها، محکومان هیچ امکانی برای آزادی مشروط یا بازگشت به جامعه ندارند و مجازات مطلق است؛ امری که می‌تواند با منع رفتارها یا مجازات‌های غیرانسانی تعارض داشته باشد. در مقابل، برخی نظام‌ها با پیش‌بینی آزادی مشروط پس از دوره‌ای مشخص، رویکردی تلفیقی میان کیفر و بازتوانی اجتماعی اتخاذ کرده‌اند (Smit and Appleton, 2019, p.14). با عنایت به اهمیت تحلیل اثرات این مجازات بر کرامت انسانی، رویه قضایی دیوان را می‌توان به دو دوره تفکیک نمود: دوره‌ای تا سال ۲۰۱۱ که عمدتاً بر جنبه‌های صوری و قانون‌محور تأکید داشت؛ و دوره‌ای از سال ۲۰۱۲ به بعد که رویکردی عینی و واقع‌نگر نسبت به آثار عملی حبس ابد بر محکومان اتخاذ نمود. در ادامه، این دو رویکرد همراه با ویژگی‌ها و پیامدهای مرتبط با حقوق بشر مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۲-۲-۱. رویکرد صوری دیوان تا سال ۲۰۱۱

رویه قضایی دیوان تا سال ۲۰۱۱ حاکی از گرایش صوری و مبتنی بر چارچوب قانونی در ارزیابی سازگاری حبس ابد با ماده ۳ کنوانسیون بود. در این دوره، دیوان از هرگونه تفسیر موسع از مفهوم «مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز» که می‌توانست حبس ابد بدون امکان آزادی را به‌طور خودکار در تعارض با ماده ۳ قرار دهد، خودداری می‌کرد. رویکرد غالب مبتنی بر این پیش‌فرض بود که مادامی که نظام حقوقی هر دولت، سازوکارهایی مانند آزادی مشروط، عفو یا سایر ابزارهای تعدیل‌کننده مجازات را به‌طور رسمی پیش‌بینی کرده است، وجود این ابزارها برای رعایت حداقل استانداردهای ماده ۳ کافی است؛ حتی اگر این سازوکارها در عمل ناکارآمد، غیرقابل دسترس یا غیرواقعی باشند. بر اساس این مبنا، دیوان در پرونده‌های مطروحه عمدتاً به بررسی وجود قانونی این سازوکارها اکتفا می‌کرد و از تحلیل کیفیت، قابلیت اعمال یا میزان اثربخشی آن‌ها در عمل خودداری می‌ورزید. نتیجه آن بود که تا پیش از سال ۲۰۱۱، هیچ‌یک از دولت‌هایی که نظام حبس ابد سخت‌گیرانه یا عملاً غیرقابل تجدیدنظر را اعمال می‌کردند، با محکومیت مواجه نشدند (Torkoly v. Hungary, 2011; Streicher v. Germany, 2009)؛ زیرا معیار اصلی دیوان، «پیش‌بینی قانونی» بود، نه «امکان استفاده واقعی و مؤثر» از سازوکارهای تعدیل‌کننده.

۲۵. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۸۴ تاکنون علی‌رغم کاهش اجرای مجازات اعدام، تعداد محکومان به حبس ابد افزایش چشمگیری داشته و به بیش از چهار برابر رسیده است؛ به نحوی که بر اساس آمار موجود، یک نفر از هر هفت زندانی در این کشور به مجازات حبس ابد محکوم شده است (Nellis, 2021, p.4).

این رویکرد، از یک منظر قابل دفاع بود؛ تفسیر محدود و صوری می‌توانست به ثبات رویه قضایی، قطعیت حقوقی و احترام به اختیار دولت‌ها در تعیین نظام کیفری کمک کند. دیوان در آن دوره با اجتناب از مداخله گسترده در سیاست جنایی ملی، کوشید تا جایگزینی برداشت‌های قضایی خود با اراده قانون‌گذار داخلی را محدود سازد. همچنین، تأکید دیوان بر اصل «منع خودکارسازی نتایج»^{۲۶} و اجتناب از تلقی صدور حکم حبس ابد به‌عنوان نقض خودکار ماده ۳، نشان‌دهنده احتیاط قضایی هماهنگ با نقش فراملی دادگاه‌های حقوق بشر بود. باین حال، این رویکرد پیامدهای قابل توجهی برای حمایت واقعی از حقوق افراد محکوم به حبس ابد داشت. ارزیابی صوری وجود سازوکارها بدون توجه به عملکرد واقعی آن‌ها می‌توانست شکافی میان حقوق اعلامی و حقوقی اعمالی ایجاد کند؛ شکافی که عملاً محکومان را از افق بازنگری، امکان بازگشت به جامعه و ارزیابی پیشرفت‌های اصلاحی خود محروم می‌ساخت. از منظر حقوق بشر، بی‌توجهی به «امکان واقعی آزادی» به معنای نادیده گرفتن بخش مهمی از کرامت انسانی محکومان است؛ زیرا مفهوم کرامت نه تنها با شرایط مادی زندان، بلکه با امید، امکان تحول شخصی و چشم‌انداز آینده مرتبط است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد دیوان تا سال ۲۰۱۱، علی‌رغم انسجام حقوقی، فاقد گرایش واقع‌نگرانه و رویکرد حقوق بشری لازم برای ارزیابی جامع آثار حبس ابد بر کرامت انسانی بود و همین امر یکی از عوامل زمینه‌ساز تحول رویه قضایی دیوان در سال‌های پس از ۲۰۱۲ محسوب می‌شود.

۲-۲-۲. رویکرد عینی دیوان از سال ۲۰۱۲ به بعد

از سال ۲۰۱۲، تحول معناداری در رویکرد دیوان نسبت به مشروعیت و حدود اعمال حبس ابد پدیدار شد؛ تحولی که ریشه آن را باید در بهره‌برداری برخی دولت‌ها از خلأها و ابهامات تقنینی و ضرورت جلوگیری از پیامدهای زیان‌بار آن جستجو کرد؛ به‌ویژه، تبدیل تدریجی محکوم به ابزاری در خدمت منافع متغیر قدرت، همراه با پذیرش این واقعیت که منع شکنجه صرفاً به آزار جسمانی محدود نمی‌شود و رفتارها یا مجازات‌های غیرانسانی و تحقیرآمیز می‌توانند بدون برجای گذاشتن آثار جسمانی، صدمات عمیق روحی و روانی وارد کنند، دیوان را نسبت به مشروعیت استمرار مطلق حبس ابد متزلزل ساخت. این رویکرد عینی و نتایج آن، در پرونده وینتر و دیگران علیه انگلستان به تفصیل قابل مشاهده است. قضات دیوان در این پرونده تأکید کردند که صرف پیش‌بینی مقررات محدودکننده برای حبس ابد در قوانین داخلی کافی نیست؛ بلکه این مقررات باید از حیث شفافیت، قطعیت و قابلیت بهره‌برداری واقعی محکومان واجد استانداردهای لازم باشند. از منظر دیوان، محکومان باید از ابتدای اجرای حکم از ضوابط مؤثر و قابل پیش‌بینی برای بازنگری یا امکان آزادی مشروط آگاه باشند و بدانند چه رفتارها، شرایط یا سازوکارهایی می‌تواند موجب آزادی زودهنگام شود. بنابراین، هرگاه حقوق داخلی سازوکار مؤثر و قابل دسترسی برای بازنگری در محکومیت حبس ابد پیش‌بینی نکرده یا آن را عملاً بی‌اثر سازد، تعارض با ماده ۳ کنوانسیون محرز خواهد بود (Vinter and Others v. The United Kingdom, 2013, §122). بر همین مبنای، در این پرونده برای

نخستین بار، یکی از دولت‌های عضو کنوانسیون (انگلستان) به دلیل محدود ساختن امکان واقعی آزادی مشروط برای محکومان به حبس ابد، به نقض قاعده منع شکنجه محکوم شد.^{۲۷}

با وجود اهمیت این رویکرد عینی در تقویت تضمین‌های حقوق بنیادین محکومان به حبس ابد و پیونددهی میان حقوق کیفری و حقوق بشر، برخی معیارهای اعلامی دیوان همچنان با ابهام همراه‌اند و نیازمند نقد حقوقی دقیق‌اند. چنانچه رویکرد دیوان به گونه‌ای تفسیر شود که دولت‌ها را از اعمال محدودیت‌های مبتنی بر امنیت ملی و نظم عمومی در فرآیند آزادی مشروط محکومان جرایم شدید امنیتی - از جمله تروریسم یا جرایم سازمان‌یافته - منع کند، توانایی دولت‌ها برای مخالفت موجه با آزادی زود هنگام چنین افرادی تضعیف خواهد شد. چنین برداشتی ممکن است به این نتیجه بینجامد که حبس ابد ذاتاً با موازین حقوق بشر مغایر و از مصادیق رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز است؛ نتیجه‌ای که مشروعیت حاکمیت کیفری و توانمندی دولت‌ها در صیانت از امنیت ملی و نظم عمومی را به چالش می‌کشد. بدین‌رو، تضمین حقوق محکومان به حبس ابد باید در چارچوب اصول بنیادین حقوق بشر تحقق یابد، اما نباید ضرورت‌های امنیت ملی و حفظ نظم عمومی نادیده گرفته شود؛ زیرا حق بر آزادی فردی - حتی برای محکومان به جرایم سنگین - تنها در پرتو موازنه با حق بر امنیت ملی و نظم عمومی نادیده گرفته شود؛ زیرا حق بر آزادی فردی - حتی برای محکومان به جرایم سنگین - تنها در پرتو موازنه با حق بر امنیت ملی و نظم عمومی معنا می‌یابد (جلالی، ۱۴۰۳، صص ۲۰۶۹-۲۰۷۰). دیوان با تأکید بر «دکترین حاشیه صلاحیت»^{۲۸} و اذعان به عدم امکان ارائه الگوی واحد اروپایی برای تعدیل یا بازنگری در حبس ابد، تصریح کرده است که مقامات ملی در تعیین سیاست‌های آزادی مشروط و شرایط تحقق آن، در موقعیت مناسب‌تری قرار دارند و این موضوع در صلاحیت اولیه دولت‌هاست. در واقع، دولت‌ها در تعیین معیارها و ضوابط آزادی مشروط - حتی اگر احتمال بهره‌مندی عملی محکومان اندک باشد - دارای اختیار گسترده‌اند (Vinter and Others v. The United Kingdom, 2013, §§104, 105 and 120). با این حال، رویه‌های پیشین دیوان نشان می‌دهد که این مرجع، علی‌رغم شناسایی صلاحیت دولت‌ها، نظارت بر شیوه اجرای این سیاست‌ها و ارزیابی انطباق آن‌ها با تعهدات کنوانسیونی را همچنان جزء صلاحیت‌های ذاتی خود می‌داند (Open Door and Dublin Well Woman v. Ireland, 1992).^{۶۸}

۳. تعهدات مقامات زندان

یکی از مسائل بنیادین در نظام‌های حقوق بشری، تضمین حقوق محکومان و صیانت از کرامت ذاتی آنان در دوران حبس است. هرچند کنوانسیون رژیم حقوقی مستقلی برای زندانیان تدوین نکرده است، اما دیوان در رویه قضایی خود حمایت ویژه‌ای از این گروه به عمل آورده و دولت‌های عضو را مکلف می‌کند که ساختار زندان‌ها را چنان سامان دهند که کرامت انسانی آنان در همه مراحل رعایت

۲۷. پس از صدور رأی در قضیه وینتر، دیوان در سه پرونده دیگر نیز تصریح نمود که تعیین مجازات حبس ابد بدون پیش‌بینی سازوکار مؤثر برای بازنگری، کاهش یا تعدیل آن از سوی مقامات داخلی، با مفاد ماده ۳ کنوانسیون مغایرت دارد و در نتیجه، رأی به نقض کنوانسیون و محکومیت دولت خواننده صادر کرد (Hutchinson v. The United Kingdom, 2017, §§42-45; Kupinsky v. Ukraine, 2022, §40; Horion v. Belgium, 2023, §§61-63).

۲۸. دکترین حاشیه صلاحیت، مفهومی حقوقی است که به دولت‌های عضو اجازه می‌دهد در فرایندهای تقنینی، اجرایی یا قضایی خود، ضمن رعایت تعهدات بین‌المللی حقوق بشر، در شناسایی، تفسیر و اعمال محدودیت‌های مجاز بر حقوق مندرج در کنوانسیون، از آزادی عمل نسبی برخوردار باشند. این ایده با هدف ایجاد توازن میان مقتضیات خاص هر کشور - از جمله شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - و الزامات کلی حقوق بشری بین‌المللی شکل گرفته است و در رویه دیوان به‌عنوان ابزاری برای انعطاف‌پذیری در اجرای کنوانسیون و حفظ تناسب میان منافع عمومی و حقوق فردی به کار گرفته می‌شود (سواری و راغب، ۱۴۰۲، صص ۱۵۹-۱۶۱).

شود. این رویکرد ایجاب می‌کند که مجازات حبس صرفاً ناظر بر سلب آزادی باشد و نه تحمیل رنج مضاعف؛ به گونه‌ای که محکوم نباید هیچ نوع درد، فشار یا تحقیر اضافی فراتر از ماهیت طبیعی و اجتناب‌ناپذیر مجازات سالب آزادی را تجربه کند (خالقی، ۱۴۰۴، ص ۶۵۲). تحقق شرایط مغایر با این معیار، در صورت رسیدن به آستانه «شدت» مورد نظر ماده ۳، نقض این ماده محسوب می‌شود. از مهم‌ترین مصادیق مورد تأکید دیوان، کمبود فضای کافی در سلول‌ها و آثار جسمی یا روانی ناشی از آن است. اهمیت این عامل در آن است که حتی بدون قصد آزار یا تحقیر از سوی مقامات، صرف قرار دادن زندانی در وضعیتی فراتر از حد قابل تحمل، برای احراز نقض ماده ۳ کافی است. بر این اساس، دیوان از مقامات زندان می‌خواهد معیارهای مشخص و مبتنی بر استانداردهای بین‌المللی را درباره حداقل فضای هر زندانی تعیین و رعایت کنند و در صورت وجود محدودیت‌های ساختاری یا تراکم جمعیت، تدابیر جبرانی مؤثری اتخاذ نمایند تا آثار منفی کاهش فضا به حد قابل قبول برسد. بنابراین، تعهدات مقامات زندان نه تنها تعهد به نتیجه حداقلی (تأمین فضای کافی)، بلکه تعهد به رفتار و اقدام مثبت (انخاذ تدابیر جبرانی) را نیز دربرمی‌گیرد. در ادامه، ابعاد و قلمرو این دو مؤلفه به تفصیل بررسی خواهد شد.

۳-۱. تعیین و تأمین حداقل فضای استاندارد درون سلول‌های زندان

در ارزیابی شرایط نگهداری زندانیان، تعیین حداقل فضای اختصاص یافته در سلول‌ها از عناصر اساسی و مؤثر بر صیانت از کرامت انسانی و پیشگیری از رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز به شمار می‌آید. دیوان، با در نظر گرفتن استانداردهای بین‌المللی و محدودیت‌های عملی ناظر بر اداره زندان‌ها، چارچوبی پرونده‌محور و چندعاملی برای تحلیل این موضوع ترسیم کرده است. این چارچوب، علاوه بر ارزیابی کمی فضای اختصاص یافته، و شامل سنجش کیفیت فضا، امکانات مرتبط و نیز معیارهای عملکردی و مدیریتی است تا امکان ارزیابی عینی و جامع شرایط نگهداری فراهم شود. در ادامه، رویکرد دیوان در دو بُعد، یعنی ماهیت توصیه‌ای استانداردها و معیارهای قضایی ناظر بر محاسبه حداقل فضای اختصاصی برای هر زندانی، به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳-۱-۱. ماهیت توصیه‌ای استانداردهای بین‌المللی و محدودیت کاربردی آن‌ها

مبنای رویه دیوان در تعیین چارچوب حقوقی مرتبط با حداقل فضای اختصاصی در سلول‌های زندان، پذیرش این واقعیت است که استانداردهای عددی مندرج در اسناد بین‌المللی، از جمله قواعد پیشنهادی نهادهای تخصصی سازمان ملل، ماهیتاً توصیه‌ای بوده و به‌عنوان معیار الزام‌آور برای تشخیص نقض ماده ۳ تلقی نمی‌شوند. این عدم الزام‌آوری، صرفاً فنی نیست، بلکه ناشی از تمایز ساختاری میان نقش نهادهای تدوین‌کننده استانداردها و مرجع قضایی است. دیوان خود را ملزم به اعمال ارقام توصیه‌ای به‌عنوان «قاعده حقوقی» نمی‌داند؛ زیرا این استانداردها با هدف ارائه چارچوبی کلی برای مدیریت زندان‌ها و ارتقای شرایط نگهداری زندانیان تدوین شده‌اند، نه داوری درباره نقض حقوق بنیادین در یک پرونده مشخص.

نخستین نکته در تحلیل رویه دیوان، ماهیت پرونده‌محور داوری قضایی است. دیوان در ارزیابی نقض ماده ۳ تمامی عناصر مرتبط با وضعیت شاکی را لحاظ می‌کند. این ارزیابی محدود به معیارهای کمی یا کیفی نیست، بلکه تحلیل جامع و چندعاملی را دربرمی‌گیرد؛ از جمله وضعیت جسمی و روانی زندانی، مدت زمان حبس، دسترسی به فضای باز، کیفیت تهویه و نور، مدیریت جمعیت کیفری و سایر مؤلفه‌های مرتبط با شرایط اقامت در زندان (Semikhvostov v. Russia, 2014, §79). دیوان تأکید می‌کند که شرایط زندان پدیده‌ای تک‌عاملی نیست و قضاوت درباره انسان‌دوستانه بودن آن نمی‌تواند بر پایه یک متغیر واحد انجام شود. از این رو، ارائه یک

معیار جهانی، ثابت و غیرقابل انعطاف برای تعیین حداقل فضای استاندارد ممکن نیست؛ زیرا نظام‌های زندانبانی از حیث منابع مالی ساختار اداری، شرایط اقلیمی، ظرفیت معماری و نوع زندان متفاوت‌اند. افزون بر این، میزان حضور زندانی در فضای باز نیز بر ارزیابی نیاز به فضای فردی اثرگذار است.

نکته مهم دیگر، تمایز کارکردی میان اسناد پیشگیرانه و فرآیندهای قضایی است. نهادهایی مانند کمیته منع شکنجه، بر اساس تحلیل کارشناسی و ارزیابی‌های میدانی، توصیه‌هایی ارائه می‌دهند که هدف آن‌ها ارتقای رفاه زندانیان و کاهش خطر نقض حقوق بشر است. در مقابل، دیوان مأموریت دارد وجود یا عدم وجود نقض یک حق بنیادین را در پرونده مشخص احراز کند. بر این اساس، فاصله وضعیت واقعی از استانداردهای توصیه‌ای تنها زمانی نقض ماده ۳ تلقی می‌شود که به آستانه «شدت لازم» برسد. رویکرد دیوان مبتنی بر تحلیل زمینه‌مند است و از اصولی مانند کرامت انسانی، منع رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز و تناسب میان اهداف امنیتی و آثار محدودکننده بر زندانی، به‌عنوان چارچوب تحلیلی استفاده می‌کند. بر همین اساس، کاهش فضای اختصاصی زمانی واجد اهمیت حقوقی است که آثار جسمانی و روانی آن از حد متعارف فراتر رود یا با تحقیر، فشار روانی یا محدودیت شدید آزادی عمل همراه باشد. پیچیدگی بار اثبات نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. از آنجا که شاکیان غالباً به مستندات رسمی دسترسی ندارند، دیوان با ارائه شواهد معقول و سازگار از سوی شاکی، بار اثبات را به دولت منتقل می‌کند. این سازوکار ضمن حمایت از زندانیان، مسئولیت‌پذیری دولت‌ها را تقویت می‌نماید. در عین حال، دیوان با درک محدودیت‌های عملیاتی دولت‌ها و نیاز به انعطاف‌پذیری مدیریتی در زندان‌ها، از تبدیل استانداردهای توصیه‌ای به قواعد الزام‌آور پرهیز می‌کند و ویژگی‌های خاص کشورهای مختلف را در ارزیابی لحاظ می‌نماید. باین حال، استانداردهای ارائه‌شده از سوی «کنوانسیون منع شکنجه» می‌توانند نقش «راهنمای تفسیری» داشته باشند (Mursić v. Croatia, 2016, §113). در این معنا، استانداردها نه منبع الزام‌آور، بلکه ابزارهای تحلیل تقویتی هستند که می‌توانند به قاضی کمک کنند تا در مواردی که وضعیت زندان در «منطقه خاکستری»^{۲۹} قرار دارد، تصویر روشن‌تری از حداقل‌های لازم برای انسان‌دوستانه بودن شرایط به دست آورد.

۲-۱-۳. معیارهای قضایی ارزیابی حداقل فضای اختصاصی زندانیان

در ارزیابی نقض ماده ۳ کنوانسیون، دیوان صرفاً به تعیین حداقل فضای اختصاصی هر زندانی بسنده نمی‌کند، بلکه به شیوه‌های محاسبه و سنجش این فضا نیز توجه دارد؛ امری که به‌طور مستقیم با کرامت انسانی و منع رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز پیوند خورده است. بر اساس رویه دیوان، به‌ویژه در پرونده آنانیف و دیگران علیه روسیه، چهار معیار اساسی برای سنجش سازگاری شرایط سلول‌ها با ماده ۳ مطرح شده است که ابعاد کمی و کیفی نگهداری زندانیان را به‌صورت جامع دربرمی‌گیرد (Ananyev and Others v. Russia, 2012, §148). بررسی این معیارها امکان تحلیل دقیق‌تری از رویکرد دیوان فراهم می‌سازد.

نخستین معیار، مساحت کلی سلول است که باید امکان تحرک عملی و آزادانه زندانی را فراهم کند. دیوان تأکید می‌کند که فضای اختصاص یافته صرفاً یک رقم صوری نیست، بلکه باید کارآمد و قابل استفاده باشد؛ به‌گونه‌ای که زندانی بتواند فعالیت‌های روزمره، از

^{۲۹} منظور از «منطقه خاکستری» (Grey Area) شرایطی است که وضعیت زندان به‌طور واضح نقض‌کننده یا کاملاً منطبق با استانداردهای انسانی نیست و قاضی برای تشخیص انسانی بودن شرایط نیاز به استفاده از استانداردهای بین‌المللی و ابزارهای تحلیلی دارد.

جمله ایستادن، نشستن و جابه‌جایی را بدون تحمل فشار غیرمترعارف انجام دهد. از این رو، وجود مساحت ظاهراً کافی، در صورتی که عملاً قابلیت استفاده نداشته باشد، پاسخ‌گوی الزامات ماده ۳ نخواهد بود. این رویکرد نشان می‌دهد که ارزیابی شرایط حبس باید مبتنی بر واقعیت عینی و کارکردی صورت گیرد. دومین معیار، اختصاص حداقل سه متر مربع فضای انحصاری به هر زندانی است که به‌عنوان معیار عملی تشخیص وضعیت‌های بالقوه ناقض ماده ۳ شناخته می‌شود. دیوان تصریح کرده است که اختصاص فضایی کمتر از این میزان، اماره‌ای قوی بر نقض ماده ۳ ایجاد می‌کند و در چنین شرایطی، دولت مکلف است توجیحات قانع‌کننده ارائه دهد یا اقدامات اصلاحی مؤثر اتخاذ نماید. با این حال، در مواردی که فضای اختصاصی بیش از سه متر مربع اما کمتر از استانداردهای توصیه‌شده بین‌المللی باشد، احراز نقض ماده ۳ مستلزم تحلیل جامع سایر شرایط از جمله امکانات سلول، مدت حبس و وضعیت جسمی و روانی زندانی خواهد بود. این تفکیک، بیانگر رویکرد چندلایه و پرونده‌محور دیوان و پرهیز آن از اتکای صرف به معیارهای عددی است. سومین معیار، تأمین محل خواب مجزا برای هر زندانی است. دیوان تأکید می‌کند که فقدان محل خواب شخصی می‌تواند به اختلال جدی در حقوق بنیادین منجر شود، زیرا به‌طور مستقیم بر کیفیت استراحت، سلامت روانی و احساس احترام به کرامت انسانی اثر می‌گذارد. اختصاص محل خواب مستقل، افزون بر جنبه بهداشتی، یک ضرورت حقوقی برای تضمین رعایت ماده ۳ محسوب می‌شود و از فشار روانی و احساس تحقیر جلوگیری می‌کند. چهارمین معیار، وجود سرویس بهداشتی مستقل درون سلول است؛ به گونه‌ای که به‌صورت مشترک با سلول‌های دیگر مورد استفاده قرار نگیرد. دیوان خاطر نشان می‌سازد که فقدان چنین امکانی می‌تواند شرایطی تحقیرآمیز و غیرانسانی ایجاد کرده و حریم خصوصی و بهداشت فردی زندانی را به‌شدت مخدوش سازد. این معیار، ارتباط مستقیمی با کرامت انسانی زندانیان و ماهیت پیشگیرانه ماده ۳ دارد.

نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که فضای اشغال‌شده توسط تخت‌خواب و سرویس بهداشتی در محاسبه فضای اختصاصی منظور نمی‌شود تا فضای واقعی قابل استفاده برای حرکت زندانی مبنا قرار گیرد. ارزیابی نهایی باید مبتنی بر نگاه ترکیبی باشد و در پیوند با دیگر شرایط و اوضاع و احوال مرتبط، از جمله تهویه، نور، دسترسی به فضای باز، تراکم جمعیت و مدت زمان حبس، انجام شود. به‌طور کلی، رویه دیوان تلفیقی هوشمندانه از معیارهای عددی، کیفی و عملکردی ارائه می‌کند که تحقق حقوق بنیادین زندانیان را در چارچوب ماده ۳ تضمین می‌نماید و هم‌زمان توازن میان الزامات عملی مدیریت زندان‌ها و رعایت کرامت انسانی را برقرار می‌سازد.

۲-۳. پیش‌بینی تدابیر جبرانی مناسب در موارد تخصیص نامتناسب فضای سلول

تحلیل دیوان در تفسیر ماده ۳ کنوانسیون، بر اصل کرامت انسانی استوار است و نشان می‌دهد ارزیابی وضعیت زندانیان صرفاً بر مبنای متراژ عددی فضای اختصاصی سلول امکان‌پذیر نیست. قضات دیوان، با استناد به رویکرد «کمیت‌بین‌المللی صلیب سرخ»^{۳۰} تصریح کرده‌اند که «حداقل فضای توصیه‌شده، ماهیتی غیرالزام‌آور دارد و به‌تنهایی معیار قطعی برای تشخیص نقض حقوق بنیادین محسوب نمی‌شود. از این رو، علاوه بر فضای فیزیکی، سایر عناصر مرتبط با مدیریت زندان و خدمات ارائه‌شده نیز باید لحاظ شود (Mursić v. Croatia, 2016, §§62-63). با این حال، اختصاص کمتر از سه متر مربع فضای فردی در سلول‌های چندنفره، اماره‌ای بر نقض ماده ۳

است و دولت مکلف است با ارائه تدابیر جبرانی مؤثر، این اماره را رفع کند. بنابراین، تشخیص نهایی نقض این ماده منوط به ارزیابی کفایت این سازوکارهاست. در ادامه، کارکرد الزامات محیطی و تسهیلات حمایتی در جبران کمبود حداقل فضای اختصاصی و تحول رویکرد دیوان در ارزیابی شرایط حبس و تقویت استانداردهای حفاظت از کرامت زندانیان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲-۳. الزامات محیطی و تسهیلات حمایتی به‌عنوان تدابیر جبرانی

دیوان با اتکا به رویه قضایی پیشین خود، شرایط و تدابیر مرتبط با وضعیت حبس را بررسی و تصریح نموده است که فقدان هر یک از این عوامل، در صورت تخصیص کمتر از سه متر مربع فضا به هر زندانی، می‌تواند رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز تلقی شده و با ماده ۳ کنوانسیون مغایرت داشته باشد. از جمله این تدابیر و سازوکارها می‌توان به «امکان تفریح و ورزش در فضای باز»، «تأمین تغذیه مناسب»، «رعایت الزامات اولیه بهداشتی»، «وجود نور و جریان هوای طبیعی»، «دسترسی به تهویه»، «مناسب بودن تأسیسات گرمایشی» و «امکان استفاده خصوصی از توالت» اشاره نمود.

در خصوص حق زندانیان بر برخورداری از امکانات تفریحی و ورزش در فضای باز، دیوان با استناد به استانداردهای کنوانسیون منع شکنجه تأکید کرده است که کلیه زندانیان باید روزانه حداقل یک ساعت در فضای باز فرصت ورزش داشته باشند. امکانات ورزشی در فضای باز باید از کیفیتی مناسب برخوردار بوده و فضای اختصاص یافته تا حد امکان در برابر شرایط نامساعد جوی محافظت شود. افزون بر این، فعالیت‌های تفریحی و ورزشی باید بخشی از برنامه جامع فعالیت‌های خارج از سلول تلقی شود و مدت‌زمان آن مستقل از سایر فعالیت‌ها محاسبه گردد. (Ananyev and Others v. Russia, 2012, §§150-152). در زمینه تغذیه، دیوان بر این نکته تأکید دارد که ارائه غذای ناکافی یا نامناسب می‌تواند مصداق نقض ماده ۳ کنوانسیون باشد. به‌عنوان مثال، در پرونده‌ای که زندانی صرفاً یک وعده غذایی در روز دریافت می‌کرد، دیوان این اقدام را مصداق رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز تشخیص داد. (Kadiķis v. Latvia, 2006, §55). هرچند دیوان به محدودیت‌های مالی احتمالی در تأمین غذای کافی و متناسب توجه دارد، اما تأکید می‌کند که مقامات باید میان ملاحظات بودجه‌ای و الزامات حقوق بشر توازن برقرار کنند. همچنین، نیازهای ناشی از رژیم‌های غذایی انتخابی - نظیر گیاه‌خواری - یا مبتنی بر باورهای مذهبی زندانیان باید رعایت شود (Jakóbski v. Poland, 2010, §§48-55). در خصوص الزامات بهداشتی، دیوان دسترسی به امکانات مجهز و کافی را ضرورتی اساسی برای حفظ سلامت جسمانی، روانی و حیثیتی زندانیان دانسته است. فقدان امکانات مناسب، از جمله محدودیت در استفاده از حمام یا توالت، می‌تواند مصداق نقض معیارهای انسانی باشد. بر همین اساس، سازوکارهای بهداشتی باید شامل اقداماتی نظیر مقابله با آفات و حیوانات موذی، تأمین مواد شوینده و ضدعفونی‌کننده، بازبینی منظم ملحفه‌ها و گندزدایی محل نگهداری مواد غذایی باشد (Neshkov and Others v. Bulgaria, 2015, §243).

وجود نور و جریان هوای طبیعی از الزامات بنیادین حفظ سلامت جسمانی و روانی زندانیان به‌شمار می‌روند و فقدان آن، به‌ویژه در سلول‌های کوچک و چندنفره، می‌تواند رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز تلقی شود. دسترسی به تهویه مناسب به‌عنوان مکمل نور طبیعی اهمیت دارد و کمبود آن می‌تواند تراکم گرما، رطوبت و بوی نامطبوع را تشدید کرده و سلامت جسمانی و روانی زندانی را به مخاطره اندازد. همچنین، مناسب بودن تأسیسات گرمایشی در شرایط اقلیمی سرد ضروری است و دیوان اعلام کرده است که سرمای شدید ناشی از نقص سیستم گرمایشی، به‌ویژه در سلول‌های کوچک و فاقد تهویه، می‌تواند به‌تنهایی موجب نقض ماده ۳ گردد. نهایتاً، امکان استفاده خصوصی از توالت یکی از عناصر کلیدی تضمین کرامت انسانی است و فقدان حریم خصوصی در سلول‌های چندنفره، عاملی

تعیین کننده در احراز رفتار تحقیرآمیز است. این عناصر محیطی و تسهیلاتی، محور ارزیابی دیوان از رعایت ماده ۳ را تشکیل می دهند و رعایت آن‌ها برای تأمین شرایط حبس انسانی الزامی است (Peers v. Greece, 2001: §§70-75).

۲-۲-۳. تحول رویکرد دیوان در ارزیابی شرایط نگهداری زندانیان

در رویه قضایی دیوان درباره شرایط نگهداری زندانیان و میزان فضای تخصیص یافته به آنان، روندی تدریجی اما معنادار از تحول در تفسیر و اعمال ماده ۳ کنوانسیون مشاهده می شود. تا سال ۲۰۱۳، رویکرد غالب دیوان بر این اساس بود که تخصیص فضای کمتر از سه متر مربع برای هر زندانی، در صورتی که کوتاه مدت، موردی و شدت آن ناچیز باشد، به تنهایی موجب نقض ماده ۳ محسوب نمی شود.^{۳۱} در این دوره، معیار اصلی ارزیابی دیوان، شدت رنج و طول مدت حبس بود و نه صرفاً محدودیت فیزیکی سلول. این امر نشان دهنده تفسیری انعطاف پذیرتر و کم تر مداخله گر نسبت به شرایط مادی زندان است، به گونه ای که کوتاه بودن مدت حبس می توانست عاملی تعیین کننده در احراز یا عدم احراز نقض ماده ۳ باشد. با این حال، از سال ۲۰۱۴، رویکرد دیوان تغییر یافت. دیوان تصریح کرد که کوتاه بودن مدت حبس، هر چند در ارزیابی شدت رنج یا تحقیر ناشی از شرایط نامطلوب مؤثر است، اما به خودی خود نمی تواند مانع شمول ماده ۳ شود. به بیان دیگر، اگر سایر عناصر لازم برای احراز نقض ماده ۳ فراهم باشد، حتی یک دوره نسبتاً کوتاه از ازدحام در سلول یا شرایط نامطلوب حبس نیز می تواند واجد وصف غیر انسانی یا تحقیرآمیز باشد. این تغییر تفسیری بیانگر حساسیت افزون دیوان نسبت به استانداردهای حقوق بشری و ضرورت جلوگیری از توجیهات دولت‌هاست؛ زیرا دولت‌ها می توانستند با استناد به کوتاه بودن مدت حبس، محرومیت‌های جدی یا شرایط نامطلوب نگهداری را موجه جلوه دهند. دیوان با اصلاح رویکرد خود، رعایت کرامت انسانی و تأمین شرایط حداقلی انسانی در محیط زندان را تعهدی مطلق اعلام کرد.

علاوه بر این، دیوان با اتکا به استانداردهای بین المللی، از جمله اصول مندرج در کنوانسیون منع شکنجه، تأکید می کند که زندانیان باید امکان گذراندن بخش معقولی از روز در خارج از سلول و مشارکت در فعالیت‌های هدفمند مانند کار، ورزش و آموزش را داشته باشند (Webster, 2019, p.77). این تأکید نشان می دهد که معیارهای دیوان محدود به ابعاد فیزیکی سلول نیست و بر حفظ سلامت جسمی و روانی و امکان مشارکت در زندگی روزمره نیز مبتنی است و رویکردی جامع تر و نزدیک تر به دوک معاصر از کرامت انسانی ارائه می دهد. دیوان اعلام کرده است که اماره نقض ماده ۳ تنها زمانی قابل رد است که سه شرط هم زمان برقرار باشد: نخست، تخصیص کمتر از سه متر مربع باید کوتاه مدت، موردی و شدت آن ناچیز باشد؛ دوم، زندانی از امکان حضور در فضای باز و مشارکت در فعالیت‌های هدفمند خارج از سلول برخوردار باشد؛ و سوم، زندان باید به طور کلی دارای شرایط مناسب و فاقد عوامل تشدیدکننده مشقت باشد. این معیارها چارچوب تحلیلی روشنی برای دولت‌ها ترسیم می کند و نشان می دهد که صرفاً با تحقق مجموع این شرایط است که می توان از وقوع نقض ماده ۳ جلوگیری نمود.

۳۱. به عنوان نمونه، در پرونده فیتسوف و دیگران علیه روسیه، یکی از محکومان به مدت نوزده روز تنها از ۲ متر مربع فضای اختصاصی برخوردار بود (Fetisov and Others v. Russia, 2012, §§134-138). همچنین در قضیه بلیایف، شرایط نگهداری یکی از زندانیان به گونه ای بود که وی ابتدا به مدت ده روز در فضایی معادل ۲/۹۵ متر مربع و سپس به مدت بیست و شش روز در فضایی معادل ۲/۹۷ متر مربع قرار داشت (Belyayev v. Russia, 2013, §§33-36). علاوه بر این، دیوان در دعوی کورکوفسکی علیه روسیه نقض ماده ۳ کنوانسیون را احراز نمود؛ در حالی که فرد مورد نظر در چهار روز نخست، تنها از ۲/۱ متر مربع و در چهار روز بعدی از ۲/۶ متر مربع فضای اختصاصی برخوردار بود (Kurkowski v. Poland, 2013, §§66-67).

در مجموع، رویکرد جدید دیوان بازتاب‌دهنده تفسیری مترقی و پیشگیرانه است که بر کرامت انسانی، شرایط کلی نگهداری و ضرورت فعالیت‌های هدفمند، تمرکز دارد. در این رویکرد، عوامل کیفی و کمی، از جمله فضای کافی، امکان فعالیت‌های روزانه و استانداردهای عمومی سلول، نقش محوری در تصمیم‌گیری دیوان دارند و سطح بالاتری از حمایت حقوق بشری برای زندانیان تضمین می‌شود. این تحول نشان‌دهنده تغییر نگرش دیوان از تمرکز صرف بر طول مدت حبس به رویکردی جامع و مبتنی بر کرامت انسانی است.

نتیجه‌گیری

اگرچه بند ۲ ماده ۱۵ کنوانسیون بر اطلاق قاعده منع شکنجه در ماده ۳ تصریح نموده و دیوان نیز بر حمایت قاطع از آن تأکید می‌ورزد، اما هر رفتار خشونت‌آمیز یا آزار جسمی و روانی، بدون ارزیابی موردی، به‌خودی‌خود مصداق ماده ۳ محسوب نمی‌شود. در بررسی هر مورد، عواملی چون هدف و قصد مرتکب، شدت و مدت زمان سوءرفتار، آثار جسمی یا روانی آن بر قربانی و ویژگی‌های شخصی وی مانند جنسیت، سن و وضعیت سلامت باید مدنظر قرار گیرد. به این ترتیب، اطلاق قاعده منع شکنجه نسبی بوده و شمول ماده ۳ منوط به آن است که سوءرفتار از نظر شدت و ماهیت از آستانه‌ای مشخص فراتر رود. بر اساس این معیارها، سوءرفتارهای ناقض ماده ۳ می‌توانند به‌صورت پلکانی و در یک سلسله‌مراتب «شدت» طبقه‌بندی شوند که به‌طور کلی شامل سه سطح «تحقیرآمیز»، «غیرانسانی» و در بالاترین مرتبه، «شکنجه» است.

بررسی رویه قضایی دیوان نشان می‌دهد که این مرجع، در تبیین تعهدات ناشی از ماده ۳ کنوانسیون، مسئولیت مقامات مختلف دستگاه عدالت کیفری ملی از جمله پلیس قضایی (ضابطان دادگستری)، قضات رسیدگی‌کننده و مسئولان زندان را تفکیک کرده و معیارها و الزامات مربوط به اجرای صحیح و مؤثر قاعده منع شکنجه را برای هر یک مشخص ساخته است. درخصوص پلیس قضایی، دیوان تصریح کرده است که توسل به زور و استفاده از ابزارهای بازدارنده تنها در حد ضرورت و با رعایت اصل تناسب مجاز است و مشروعیت آن منوط به احراز شرایط خاص هر پرونده می‌باشد. بار اثبات وجود ضرورت و تناسب بر عهده مقامات ملی است که باید با ارائه دلایل کافی، نبود راهکار جایگزین را ثابت نمایند. در این راستا، دیوان عواملی چون شدت و نوع اتهام، سوابق کیفری، انطباق اقدام با قوانین داخلی، قانونی بودن فرآیند بازداشت، تناسب میان رفتار متهم و واکنش پلیس، آثار آن بر سلامت فرد و اثبات ضرورت عینی را ارزیابی می‌کند. در رابطه با قضات رسیدگی‌کننده، دیوان تأکید دارد که ماهیت مجازات‌ها باید با اصول حقوق بشر منطبق باشد. به موجب تصویب پروتکل شماره ۱۳ درباره الغای مطلق مجازات اعدام و الحاق آن از سوی دولت‌های عضو، دیوان اعلام کرده است که مجازات اعدام، حتی با استناد به ماده ۲، فاقد مشروعیت است و از منظر ماده ۳، «غیرانسانی یا تحقیرآمیز» تلقی می‌شود. همچنین دیدگاه دیوان نسبت به مجازات حبس ابد تحول یافته و اعلام شده است که این مجازات تنها در صورتی با ماده ۳ سازگار است که محکوم‌علیه، نه‌تنها در نظریه بلکه در مقام عمل نیز از امکان واقعی و مؤثر بهره‌مندی از آزادی مشروط برخوردار باشد. دیوان همچنین دستگاه عدالت کیفری ملی را مکلف دانسته است که نسبت به تأمین شرایط مناسب نگهداری زندانیان اقدام نماید. بر این اساس، مسئولان زندان موظف‌اند در تعیین حداقل فضای اختصاصی، معیارهای دیوان را رعایت کنند تا زندانیان بدون تحمل مشقت یا فشار غیرمعارف، اوقات خود را در محیط سلول سپری نمایند. هرچند قضات استراسبورگ معیار مطلق تعیین نکرده‌اند، اما رویه قضایی دیوان نشان می‌دهد که سه متر مربع فضای مفید برای هر زندانی به‌عنوان یک معیار مرجع، پذیرفته شده است. بر این مبنا، در

مواردی که فضای اختصاصی کمتر از این میزان باشد، اصل بر نقض ماده ۳ است و بار اثبات بر عهده دولت است که نشان دهد با اقدامات جبرانی و تدابیر مکمل، از کرامت زندانیان صیانت شده است.

با مرور بیش از شش دهه عملکرد دیوان، به روشنی می‌توان دریافت که این نهاد به‌عنوان مرجعی زنده و پویا، با رویکردی مقتدرانه و در عین حال منعطف، نه تنها در قالبی ایستا در زمان گذشته متوقف نمانده، بلکه همواره با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات روز و همگام با تحولات مستمر زندگی بشر، ایفای نقش نموده است. دیوان به‌عنوان یک نهاد جریان‌ساز در حوزه حقوق بشر، توانسته است افزون بر اجرای مؤثر و قابل قبول الزامات مندرج در کنوانسیون در خصوص اصل منع شکنجه، نقشی بنیادین و انکارناپذیر در توسعه و تحول سازنده این قاعده در نظام بین‌المللی حقوق بشر و نظام‌های کیفری ملی ایفا کند. بر همین اساس، رویه قضایی دیوان ناظر بر الزامات ماده ۳ کنوانسیون و تعهدات ناشی از قاعده منع شکنجه، فراتر از چارچوب‌های اروپایی، قابلیت تأثیرگذاری بر نظام حقوقی کشورهایمانند ایران را نیز دارد. در ایران، هرچند قاعده منع شکنجه در قانون اساسی تصریح شده است، اما خلأهای عملی و اجرایی، از جمله ضعف نظارت قضایی و نبود تعریف دقیق از مصادیق شکنجه و رفتار غیرانسانی یا تحقیرآمیز، همچنان مانع تحقق کامل این قاعده می‌شوند. مطالعه آرای دیوان نشان می‌دهد که تعیین معیارهای روشن برای شدت و ماهیت رفتار، تفکیک مسئولیت نهادهای مختلف عدالت کیفری و تأکید بر اثبات ضرورت و تناسب در اقدامات مقامات، می‌تواند الگوی عملی ارزشمندی برای قانون‌گذار و مقامات قضایی ایران فراهم آورد. در این راستا، تمامی آرای دیوان و تفسیرهای ارائه‌شده از سوی این مرجع، ظرف مدت کوتاهی پس از صدور، در یکی از وبسایت‌های رسمی دیوان تحت عنوان «بایگ‌داده مستندات حقوق بشر»^{۳۲} منتشر می‌شود و در دسترس عموم قرار می‌گیرد. به این ترتیب، بهره‌گیری از رویه دیوان، علاوه بر ارتقای رعایت حقوق بنیادین در سطح ملی، امکان تقویت سازوکارهای اجرایی، ارتقای آموزش و نظارت بر عملکرد نهادهای قضایی و طراحی رویه‌های مبتنی بر استانداردهای حقوق بشری را نیز فراهم می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که تحقق قاعده منع شکنجه نه تنها در متون قانونی، بلکه در عمل نیز قابل حصول باشد.

فهرست منابع

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۴۰۳ش). منع شکنجه (گزیده مقالات). چاپ اول، تهران: میزان.
۲. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۷۷ش). گفتاری درباره شکنجه و پیشگیری از آن. تحقیقات حقوقی، ۱(۲۱و۲۲)، ۱۰۵-۱۲۰.
۳. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۷۰ش). شکنجه. تحقیقات حقوقی، ۱(۹)، ۱۷۹-۲۱۵.
۴. بیگ‌زاده، ابراهیم (۱۳۸۵ش). سازوکارهای پیشگیری از شکنجه و مجازات‌ها یا رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرکننده در پرتو پروتکل ۱۸ دسامبر ۲۰۰۲ م. آموزه‌های حقوق کیفری، ۲(۱۹)، ۴۵-۶۰.
۵. پوربافرانی، حسن و رحیمی، رئوف (۱۳۹۵ش). مطالعه تطبیقی جرم شکنجه در حقوق ایران و کنوانسیون منع شکنجه. مجله حقوقی دادگستری، ۸۰(۹۳)، ۳۷-۶۰. <https://doi.org/10.22106/jlj.2016.19858>
۶. تقی‌پور، علیرضا (۱۳۹۶ش). تأثیر نظام حقوق بشر بر اساسنامه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در زمینه مجازات اعدام. پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۱۰(۵)، ۱۰۱-۱۲۵.
۷. جلالی، علیرضا (۱۴۰۰ش). تفسیر اخراج اتباع بیگانه ذیل قاعده منع شکنجه در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر. مطالعات حقوق عمومی، ۵۱(۴)، ۱۶۲۱-۱۶۰۳. <https://doi.org/10.22059/jpls.2020.293092.2253>
۸. جلالی، علیرضا؛ مظهری، محمد و مالدار محمدحسن (۱۴۰۳ش). ارزیابی کیفر حبس ابد در پرتو ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر. مطالعات حقوق عمومی، ۵۴(۳)، ۲۰۵۵-۲۰۷۲.
۹. حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ مالدار، محمدحسن و شوکتی احمدآباد زهرا (۱۴۰۲ش). بازنگری در کیفرهای بدنی در پرتو بازخوانی قاعده «هم‌نشینی عقل و شرع». پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱۴(۲۷)، ۱۹۷-۲۱۸. <https://doi.org/10.22124/JOL.2023.23654.2363>
۱۰. حیدری‌پوری، مریم؛ میرعباسی، سید باقر و عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۹۹ش). بررسی ضمانت‌های منع شکنجه در اسناد حقوق بین‌الملل بشر و مقایسه آن با قوانین و مقررات ایران. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۱۴(۱)، ۱۵۷-۱۸۴. <https://doi.org/10.22080/lps.2020.16485.1157>
۱۱. خالقی، علی (۱۴۰۴ش). نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری. چاپ بیست و دوم، تهران: شهر دانش.
۱۲. رضوی‌فرد، بهزاد (۱۳۹۱ش). کارآمدی و ناکارآمدی کیفر حبس ابد در حقوق کیفری بین‌المللی. پژوهش حقوق کیفری، ۱(۱)، ۱۸۱-۲۰۳.
۱۳. زمانی، سید قاسم و باقری، فرشته (۱۳۹۴ش). راهکارهای حل تعارض میان تعهدات ناشی از استرداد و تعهدات حقوق بشری دولت‌ها. پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، ۳(۵)، ۱۳۷-۱۵۸.
۱۴. زمانی، سید قاسم و نساری، الناز (۱۳۹۱ش). چالش‌های حکم کیفر حبس ابد از منظر حقوق بین‌الملل کیفری. آموزه‌های حقوق کیفری، ۹(۳)، ۷۹-۱۰۰.
۱۵. سواری، حسن و راغب، نیلوفر (۱۴۰۲ش). اعمال حاشیه صلاحیت در پرتو مکاتب حقوقی و رویه دیوان اروپایی حقوق بشر. دوفصلنامه حقوق بشر، ۱۸(۱)، ۱۵۷-۱۷۷. <https://doi.org/10.22096/hr.2023.554825.1482>
۱۶. طهماسبی، جواد (۱۴۰۲ش). آیین دادرسی کیفری. جلد ۳، چاپ سوم، تهران: میزان.
۱۷. کریس، ژان ماری (۱۳۹۵ش). مروری بر تاریخ مجازات اعدام. ترجمه: رضا ناصحی، واشنگتن: بنیاد عبدالرحمن برومند.
۱۸. ممتاز، جمشید و متوسل، سیروس (۱۳۹۵ش). حق بر دادرسی در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر. مطالعات حقوق عمومی، ۴۶(۴)، ۸۵۵-۸۷۲. <https://doi.org/10.22059/jpls.2016.60521>
۱۹. موسوی، سید عباس (۱۴۰۳ش). شکنجه در سیاست جنایی ایران، سازمان ملل متحد و شورای اروپا. چاپ دوم، تهران: دادگستر.

۲۰. مؤذن‌زادگان، حسنعلی و راسته، مرتضی (۱۴۰۳ش). ایجاد موازنه میان «اصل علنی بودن دادرسی کیفری» و «حفاظت از امنیت ملی» (مطالعه در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر و اسناد بین‌المللی). دیدگاه‌های حقوق قضایی، ۲۹(۱۰۸)، ۲۰۳-۲۳۹. <https://doi.org/10.22034/jlvi.2025.2026433.1158>
۲۱. میرمحمدصادقی، حسین (الف/۱۴۰۳ش). حقوق جزای بین‌الملل. چاپ هشتم، تهران: میزان.
۲۲. میرمحمدصادقی، حسین (ب/۱۴۰۳ش). دادگاه کیفری بین‌المللی. چاپ سیزدهم، تهران: دادگستر.
۲۳. میرمحمدصادقی، حسین (۱۴۰۲ش). حقوق جزای عمومی. جلد ۳، چاپ دوم، تهران: دادگستر.
۲۴. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین (۱۴۰۳ش)، «از کیفر تا شکنجه» دیباچه در: موسوی، سید عباس، شکنجه در سیاست جنایی ایران، سازمان ملل متحد و شورای اروپا. چاپ دوم، تهران: دادگستر.
۲۵. نوبهار، رحیم؛ علیزاده طباطبایی، سید حسین و آیتی، سید محمدرضا (۱۳۹۷ش). ممنوعیت مطلق شکنجه: چشم‌اندازی اسلامی. تحقیقات حقوقی، ۲۱(۸۱)، ۱۶۳-۱۹۰. <https://doi.org/10.22034/jlr.2018.113128>
26. Askar, Y. (2004). *Implementing International Humanitarian Law from the Ad Hoc Tribunals to a Permanent International Criminal Court*. New York: Routledge.
27. Delmas-Marty, M. (2021). *The European Convention for the Protection of Human Rights: International Protection Versus National Restrictions*. Amsterdam: Brill.
28. Dressler, J.; Michaels, A. and Simmons, R. (2024). *Understanding criminal procedure; Adjudication*. Vol.2, Durham, NC: Carolina Academic Press.
29. European Court of Human Rights. (2022). *Guide on Article 3 of the Convention – Prohibition of torture*. Strasbourg: Council of Europe.
30. Kempees, P. (2017). *Thoughts on Article 15 of the European Convention on Human Rights*. Strasbourg: Wolf Legal Publishers.
31. Kummerer, S. (2023). An estimated 500 people have died from police use of tasers nationwide between 2010-2021. Available at: <https://abc11.com/taser-stun-gun-death-nc-nationwide-raleigh-police/12719372/> Accessed 9 April 2025.
32. Mavronicola, N. (2021). *Torture, Inhumanity and Degradation under Article 3 of the ECHR; Absolute Rights and Absolute Wrongs*. London: Bloomsbury Publishing.
33. Nellis, A. (2021). *No End in Sight: America's Enduring Reliance on Life Sentences*. Washington, D.C.: The Sentencing Project.
34. Paciocco, D. (2005). When Open Courts Meet Closed Government. *Journal of Law and Social Policy*, 29(1), 385-418. <https://doi.org/10.69082/2563-8505.1084>
35. Quiroga-Garza, M. and Others (2023). Noxious Effects of Riot Control Agents on the Ocular Surface: Pathogenic Mechanisms and Management. *Frontiers in Toxicology*, 5 (5), 1-10 <https://doi.org/10.3389/tox.2023.1118731>
36. Rodley, N. and Pollard, M. (2011). *The Treatment of Prisoners under International Law*. Oxford: Oxford University Press.
37. Simon, J. and Sparks, R. (2013). *Punishment and Human Rights; SAGE Handbook of Punishment and Society*. London: SAGE Publications Ltd.
38. Smit, D. and Appleton, C. (2019). *Life imprisonment: A Global Human Rights Analysis*. Harvard: Harvard University Press.
39. Van Dijk, P.; Van Hoof, F.; Van Rijn, A. and Zwaak, L. (2018). *Theory and Practice of the European Convention of Human Rights*. Cambridge: Intersentia Ltd.
40. Webster, E. (2019). *Dignity, Degrading Treatment and Torture in Human Rights Law: The Ends of Article 3 of the European Convention on Human Rights*. London: Routledge, Taylor & Francis Group.

1. A v. Russia (No.37735/09), Judgment of 12 November 2019.
2. Al-Adsani v. The United Kingdom (No.35763/97), Judgment of 21 November 2000.
3. Al-Saadoon and Mufdhi v. The United Kingdom (No.61498/08), Judgment of 2 March 2010.
4. Ananyev and Others v. Russia (Nos.42525/07 and 60800/08), Judgment of 10 January 2012.
5. A.P v. Slovakia (No.10465/17), Judgment of 28 January 2020.
6. Belyayev v. Russia (No.9967/06), Judgment of 17 October 2013.
7. Berliński v. Poland (Nos.27715/95 and 30209/96), Judgment of 20 June 2002.
8. Dembele v. Switzerland (No.74010/11), Judgment of 24 September 2013.
9. Federici v. France (No.52302/19), Judgment of 3 April 2025.
10. Fetisov and Others v. Russia (No.43710/07 and Others), Judgment of 17 January 2012.
11. Funke v. France (No.10828/84), Judgment of 25 February 1993.
12. Gäfgen v. Germany (No.22978/05), Judgment of 1 June 2010.
13. Georgiev and Others v. Bulgaria (No.51284/09), Judgment of 30 September 2014.
14. Gutsanovi v. Bulgaria (No.34529/10), Judgment of 15 October 2013.
15. Herczegfalvy v. Austria (No.10533/83), Judgment of 24 September 1992.
16. Horion v. Belgium (No.37928/20), Judgment of 9 May 2023.
17. Hutchinson v. The United Kingdom (No.57592/08), Judgment of 17 January 2017.
18. Ilievi and Ganchevi v. Bulgaria (No.69154/11 and 69163/11), Judgment of 8 June 2021.
19. Izci v. Turkey (No.42606/05), Judgment of 23 July 2013.
20. Jakóbski v. Poland (No.18429/06), Judgment of 7 December 2010.
21. Kadiķis v. Latvia (No.62393/00), Judgment of 4 May 2006.
22. Karachentsev v. Russia (No.23229/11), Judgment of 17 April 2018.
23. Kruslin v. France (No.11801/85), Judgment of 24 April 1990.
24. Kupinskyy v. Ukraine (No.5084/18), Judgment of 10 November 2022.
25. Kurkowski v. Poland (No.36228/06), Judgment of 9 April 2013.
26. Mikheyev v. Russia (No.77617/01), Judgment of 26 January 2006.
27. Mursić v. Croatia (No.7334/13), Judgment of 20 October 2016.
28. Neshkov and Others v. Bulgaria (Nos.36925/10 and Others), Judgment of 27 January 2015.
29. Oliveira v. Portugal (No.78103/14), Judgment of 31 January 2019.
30. Open Door and Dublin Well Woman v. Ireland (No.14234), Judgment of 29 October 1992.
31. Peers v. Greece (No.28524/95), Judgment of 19 April 2001.
32. Petrosyan v. Azerbaijan (No.32427/16), Judgment of 4 November 2021.
33. P.M. and F.F v. France (Nos.60324/15 and 60335/15), Judgment of 18 February 2021.
34. Pranjčić-M-Lukić v. Bosnia and Herzegovina (No.4938/16), Judgment of 2 June 2020.
35. Raninen v. Finland (No.20972/92), Judgment of 16 December 1997.
36. Roth v. Germany (Nos.6780/18 and 30776/18), Judgment of 22 October 2020.
37. Sanchez-Sanchez v. The United Kingdom (No.22854/20), Judgment of 3 November 2022.
38. Selmouni v. France (No.25803/94), Judgment of 28 July 1999.
39. Semikhvostov v. Russia (No.2689/12), Judgment of 6 February 2014.
40. Shamayev and Others v. Georgia and Russia (No.36378/02), Judgment of 12 April 2005.
41. Shishanov v. The Republic of Moldova (No.11353/06), Judgment of 18 February 2015.
42. Shlykov and Others v. Russia (Nos.78638/11 and Others), Judgment of 19 January 2021.
43. Streicher v. Germany (No.40384/04), Judgment of 10 February 2009.
44. Svinarenko and Slyadnev v. Russia (Nos.32541/08 and 43441/08), Judgment of 17 July 2014.
45. The Sunday Times v. The United Kingdom (No.6538/74), Judgment of 26 April 1979.
46. Torkoly v. Hungary (No.4413/06), Judgment of 5 April 2011.
47. Tyrer v. The United Kingdom (No.5856/72), Judgment of 25 April 1978.

48. Vasilescu v. Belgium (No.64682/12), Judgment of 25 November 2014.
49. Vinter and Others v. The United Kingdom (Nos.66069/09 and Others), Judgment of 9 July 2013.
50. Zeynalov v. Azerbaijan (No.69460/12), Judgment of 10 September 2020.

نسخه پیش از انتشار